

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع تحقیق:

فلسفہ صالح امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

گردآوری: محمد علمداری فر

سال ۱۳۸۱

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۱	پیشگفتار.....
۳	فلسفه صلح.....
۵	موقعیت امام حسن (ع).....
۵	مبارزات امام.....
۶	مناظرات امام.....
۷	خطبه امام و بیعت مردم.....
۹	نگرانی معاویه از روی کارآمدن امام.....
۱۰	تصمیمات معاویه.....
۱۱	نامه معاویه به امام.....
۱۳	نامه امام به معاویه.....
۱۵	اعلان جنگ.....
۱۷	خطبه امام برای جنگ.....
۱۸	عوامل صلح (۱).....
۱۹	عوامل داخلی برای صلح.....
۲۰	گروههای مختلف در سپاه امام.....
۲۱	عوامل صلح (۲).....

۲۲ فریب فرماندهان سپاه امام.
۲۳ رشوه‌های معاویه
۲۴ غارت خیمهٔ امام.
۲۵ منطق معاویه و منطق امام.
۲۶ زخمی شدن امام.
۲۸ علت صلح از زبان امام.
۳۰ انعقاد صلح و نیرنگهای معاویه.
۳۳ صلح زمینه ساز قیام عاشورا.
۳۵ چرا صلح؟ چرا قیام؟
۳۷ یزید و پرده‌دریهای او.
۳۷ بیداری مردم.
۳۸ امام حسین دنباله رو برنامهٔ برادر.
۴۰ چکیدهٔ مطالب
۴۶ فهرست منابع و مآخذ.

در بسیاری از جوامع بشری هدف از تشکیل یک حکومت، حفظ نظم و آرامش و رفاه حال مردم می‌باشد و مسئولیت رهبران جامعه فقط در این نوع از مسائل خلاصه می‌شود؛ اما انسان سازی و سوق دادن به سوی هدفی که در نظام آفرینش منظور شده در این نوع نظامها مورد توجه نیست.

اما اسلام برای حکومت علاوه بر مسائل فوق هدفهای متعالی و ارزنده‌ای را در نظر گرفته است و مسئولیتهای رهبران جامعه را بسیار بزرگ و سنگین می‌داند. اسلام علاوه بر این که حاکم جامعه را مسئول حفظ نظم و آرامش و سلامت جان و مال و آبروی مردم می‌شناسد، مسئول تربیت و انسان شدن و عهده‌دار بازیافتن مردم، نسبت به خویشتن خود است.

به همین خاطر پیامبر گرامی اسلام افرادی را برای رهبری بعد از خود معرفی کرده که الگوی انسانیت و تجسم عینی اسلام راستین باشند. بقدری به این مسئله اهمیت داده است که درباره هیچ مسئله‌ای این گونه اهتمام نداشته است. بطوری که آنان را عدلی برای قرآن کریم و ثقلی که از قرآن هیچگاه جدا نخواهد شد یاد نموده است و مصونیت، نجات و رستگاری مردم را به پیروی از هر دوی آنها منوط ساخته است. (قرآن و اهل بیت)

بنابراین برای این که از خطرهای محفوظ مانده و در دام صیادان فکر و اندیشه گرفتار نشویم، بایستی بیشتر از همیشه نسبت به تاریخ و سیره اهل بیت (علیه السلام) آشنا شده و خود را مجهز به سلاح فکر و اندیشه نمائیم تا اگر دشمنان داخلی و خارجی خواستند با شبهه افکنی پیرامون اهل بیت ما را بر گرد و غباری از سوال و شبهه گرفتار کنند جوابگوی آنها بوده تا در اعتقادات و تعصباتمان، لطمه‌ای وارد نشود.

هر چند دشمن از دیر باز شروع به شبهه افکنی در مسائل مختلف عقیدتی کرده و جسارت را به جایی رسانده‌اند که نسبت به اهل بیت (علیه السلام) هم رحم نکرده و آنها را هم مورد هجمهٔ شیطانی خود قرار می‌دهند.

بنابراین وظیفهٔ ماست تا (بنا به فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران) با مطالعه دقیق و تسلط به انواع سلاحهای فکری، قبل از پیدا شدن شبهه‌های دشمنان جوابگوی آنان بوده باشیم. ما نیز توفیق بر آن شد تا تحقیقی کوتاه و مختصر از سیرهٔ امام حسن مجتبی (علیه السلام) که بنا به فرموده جد بزرگوارش رسول الله ﷺ مصلح اکبر جهان اسلام می‌باشد را ارائه دهیم.

چیزی که به تاریخ تحلیلی رونق بیشتری بخشیده، تدوین فلسفه تاریخ است که خود، مانند دیگر فلسفه‌های هر علمی جدا از علم تاریخ است. به عبارت دیگر، فلسفهٔ تاریخ، ارتباط و پیوند میان وقایع گوناگون را مورد تحقیق و بررسی قرار داده و علل آنها را در وقایع تاریخی کشف می‌کند.

صلح امام حسن (علیه السلام) یکی از مهمترین مسائلی است که پیامدهای گوناگونی در قرنهای مختلف در پی داشته است. این مرحله از زندگانی این امام همام یکی از جانکاه‌ترین و دشوارترین و در عین حال حساسترین دوران زندگانی ایشان است. اقدام قهرمانانهٔ آن حضرت در صلح با معاویه و تشخیص تکلیف مهم الهی در آن برههٔ مهم زمانی با پیامدها و اعتراضات و تفسیرهای مختلف و خرده‌گیریهای دوستان کوتاه‌بین و دشمنان مغرض در طول قرنهای گذشته و حال به دنبال داشته و مورخان آن را بعنوان یکی از حوادث مهم تاریخی ثبت کرده‌اند. خصوصاً با مقایسه‌هایی که با قیام برادرش امام حسین (علیه السلام) می‌کنند، این دو برادر را دارای دو روحیه مختلف که متضاد یکدیگر است قلمداد می‌کنند و امام حسن (علیه السلام) را طبعاً صلح طلب و

دارای روحیه‌ای ضعیف و همراه با ترس و... و امام حسین (علیه السلام) را فردی جنگجو و شورشگر و در عین حال فداکار و... به حساب می‌آورند.

در این تحقیق که موضوع آن فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام) است سعی کرده‌ایم تا علل و انگیزه‌های صلح و همچنین پیامدهایی که از این صلح حاصل مسلمانان گشت (و چه بسا این صلح زمینه را برای یک جنگ پیروزمندانه فراهم ساخت و زمینه ساز قیام عاشورا گردید) را در بخشهای مختلف توضیح دهیم.

امید است مورد عنایات حضرت باری تعالی و ائمه اطهار (علیه السلام) خصوصاً حضرت ولی عصر (عج) قرار گیرد.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ

محمد علمداری فر

۸۱/۱۱/۵ -

فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام)

پس از شهادت امیر المومنین، امام حسن (علیه السلام) درمسند ولایت و زعامت امور مسلمانان قرار گرفت ایشان طبق دستور خداوند دومین پیشوا و امام و رهبر جامعه مسلمانان بود و تعیین وی برای مقام امامت از جهت ویژگی‌هایی بود که در ایشان وجود داشت. او به عنوان حجت خداوند بزرگترین و بهترین الگوی انسانی و اسلامی زمان خود و دیگر اعصار می‌باشد. و با این امتیازاتی که در او وجود داشت می‌توانست حکومت اسلامی را با بهترین صورت هدایت و رهبری کند.

وی برابر با آیه عصمت از هر عیب و نقصی منزّه است و از هر انحرافی مصونیت دارد، وی با استناد به حدیث ثقلین، از قرآن هیچگاه جدا نخواهد شد، دانش او همان حقیقت قرآن و تعالیم اسلامی است، هدف او همان هدف خداست او جامعه را به سمتی سوق می‌دهد که پیامبر (ص) و قرآن، جامعه را به آن سوق می‌دهند. او طبق آیه اولی الامر، وجوب اطاعت حق و حکومت و فرمانبری بر مردم را دارد و برابر با وصیتهای پیامبر (ص) و امیرالمومنین (علیه السلام) جانشین آنها می‌باشد.

با همان مزایای معنوی و تقریبی که در درگاه خدا داشته محبوبترین فرد نزد پیامبر (ص) بودند به

طوری که در «کنز العمال» نقل شده است که شخصی از پیامبر (ص) سوال کرد:

«أی اهل بیت احب الیک؟»

قال: الحسن و الحسین »

« کدام یک از خاندانتان نزد شما محبوبتر است؟»

فرمود: حسن و حسین»

پیوسته روش پیامبر (ص) آن بود که به فاطمه (س) می فرمود فرزندان را صدا کن تا نزد من
بیایند و هنگامی که می آمدند آنان را در آغوش می گرفت و می بوئید.

خداوند هم به پیامبر (ص) فرمود:

« یا محمد اُنّی خلقتک و علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه من ولده من نوری و عرضت
ولایتکم علی اهل السموات و الارضین. فمن قبلها کان عندی من المومنین، و من جدها کان عندی
من الکافرین »

« ای محمد من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین را از شبح نوری از نور خودم آفریدم و ولایت
شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه داشتم. هر که پذیرفت نزد من مومنین است و هر که نپذیرفت در
نزد من از کافرین است.»

حال این پرسش به ذهن خطور می کند که چنین شخصی که خداوند درباره ایشان چنین
می فرماید، آیا می تواند غیر از تکلیفی که خدا برای او قرار داده عملی انجام دهد و باعث رسوایی و
روسیاهی مومنان شود؟ (سَوَدتَ وجوه المومنین. روی مومنان را سیاه کردی؛)

(حجر بن عدی)

آیا چنین شخصی می تواند چون عده ای ناراحت نشده و به فرض این که موجب ریختن آبروی
آنها نشود یک عمل غیر عقلانی انجام دهد و پایه های یک قیام عظیم عاشورا (که به تفصیل خواهد
آمد) را سست نماید؟

گروهی با مطالعه زندگانی امام حسن (علیه السلام) و حوادث آن روز این سوالها را مطرح
می کنند که چرا امام (علیه السلام) با معاویه صلح کرد؟ مگر پس از شهادت علی (علیه السلام)، شیعیان
و پیروان ایشان با فرزندش امام حسن (علیه السلام) بیعت نکرده بودند؟ آیا خوب نبود قیامی که امام

حسین (علیه السلام) انجام دادند امام حسن (علیه السلام) نیز آن را انجام می داد. و با قیام خود یا پیروز می شد یا به شهادت می رسید و با شهادت خود حکومت معاویه را متزلزل می ساخت و ...

برای پاسخ به سوالات فوق و دیگر سوالاتی که به ذهن خطور می کند لازم است مقدماتی از زندگی امام حسن (علیه السلام) و عواملی که باعث صلح آن حضرت گردید را به تفصیل ارائه دهیم.

(موقعیت امام حسن (علیه السلام) و فضائل ایشان)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) - سبط اکبر امیرالمومنین علی (علیه السلام) - دارای مکارم اخلاقی بسیار، از جمله صبر و حلم، سخاوت و احسان، فصاحت و بلاغت، هیبت و شکوه، پارسایی و عبادت، شهامت و شجاعت و ... بود.

اما بحثی که در این بخش نیاز به توضیح آن است و بی ربط با موضوع تحقیق هم نمی باشد شهامت و شجاعت ایشان خصوصاً در جنگها و مبارزاتشان در زمان امیرالمومنین علی (علیه السلام) است.

۱- مبارزات امام حسن (علیه السلام)

شهامت و شجاعت امام حسن (علیه السلام) از احتیاجات و مفاخراتش معلوم است و در دوران حیات خود نیز غالب اوقات در جنگهای اسلامی شرکت داشته است اما متأسفانه عده ای کوتاه فکر و بی اطلاع به علت این که او با معاویه صلح کرده است، او را از صحنه پیکار و میدان جنگ خارج نموده اند. در حالی که شرکت او در جنگهای اسلامی که مورد تأیید تمام مورخین است خود گواه شجاعت آن حضرت است. او فرزند همان علی شیر بیشه شجاعت است که در زمان خلافت پدرش در جنگ جمل شرکت نمود و قبل از شروع جنگ همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیرالمومنین (علیه السلام) وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جنگ دعوت کرد. این

در حالی صورت گرفت که هنوز ابوموسی اشعری، (یکی از مهره‌های حکومت عثمان) بر سر کار بود و با حکومت علی (علیه السلام) مخالفت می‌نمود. با این حال امام حسن (علیه السلام) به رغم کارشکنیهای ابوموسی و همدستانش متجاوز از ۹ هزار نفر را از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل داشت.

همچنین امام در جنگهای مختلف اسلامی از جمله صفین و نهروان و... نیز شرکت نموده و رشادتها و جانبازیهای فراوانی را بجا گذاشته است به طوری که در جنگ صفین، علی (علیه السلام) از یاران خود خواست تا او و برادرش حسین (علیه السلام) را از ادامه جنگ بازدارند تا نسل پیامبر (ص) از بین نرود.

معاویه در مورد شجاعت امام حسن (علیه السلام) می‌گوید:

إِذَا سَارَ سَارَ الْمَوْتَ حَيْثُ يَسِيرُ أَمَا حَسَنُ بْنُ الذِّي كَانَ قَبْلَهُ

وَذَا حَسَنٌ شَبَّهَ لَهُ وَنَظِيرُ وَهَلْ يَلِدُ الرِّبَالَ إِلَّا تَطِيرُهُ

(حسن فرزند آن کسی است که هر جا می‌رفت مرگ نیز پا به پای او قدم برمی‌داشت آیا ممکن

است که شیران جز مثل خود بزایند پس حسن (ع) نیز شبیه پدرش است)

۲- مناظرات امام حسن (علیه السلام)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) هرگز در دفاع از حریم اسلام نرمش نشان ندادند او رسماً و علناً

از عَمَّال ضد اسلامی معاویه انتقاد می‌کرد و سوابق ننگین معاویه و دودمان بنی امیه را فاش می‌ساخت.

مناظرات کوبنده حضرت مجتبی (علیه السلام) با معاویه و مزدوران و طرفداران او نظیر:
«عمرو عاص، عقبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه و مروان بن حکم» شاهد این معناست.
امام حتی پس از صلح با معاویه نیز ساکت نبود و بعد از ورود معاویه به کوفه بر فراز منبر رفته
و انگیزه‌های صلح خود و امتیازات آن را برخاندان علی (علیه السلام) و همچنین نقاط ضعف معاویه
را با صراحت تمام بیان نمود.

صراحت امام و دشمنی در برابر معاویه طوری بود که وقتی «حوثره اسدی» خواست به جنگ با
معاویه پردازد و معاویه برای تثبیت موقعیت خود و برای اینکه وانمود کند امام مجتبی (علیه السلام)
مطیع و پیرو اوست، از امام درخواست کرد تا قیام آنها را سرکوب سازد امام در جواب آن ملعون
نوشته بودند که:

«من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم و این معنا موجب نمی شود که از
جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد پیش از هرکس باید با تو بجنگم چرا که مبارزه با
تو، از جنگ با خوارج لازمتر است»

توجه:

در این بیان مختصر که ذکر شد، هدف این بود تا همگان از رشادتها و روح سلحشوری و
حماسی امام حسن (علیه السلام) آشنا شده و گمان نبرند که امام شخصی ترسو بود و از جنگ هراس
داشت. بلکه با مبارزات و جنگهایی که کرده اثبات نموده که ایشان از روح بلند حماسی و شهادت
طلبی برخوردار بوده و با کمال عظمت و اقتدار در برابر دشمنان ایستاده‌اند.

نکته‌ای که لازم است ذکر شود این است که در آیین اسلام قانون واحدی به نام جنگ و جهاد وجود ندارد بلکه همانطور که اسلام در شرایط خاصی دستور می‌دهد مسلمانان با دشمنان بجنگند، همچنین دستور داده که اگر نبرد موثر نباشد از راه صلح عمل نمایند.

ما این مورد را در تاریخ حیات پیامبر (ص) هم مشاهده کرده ایم که پیامبر (ص) در جنگهای احد، بدر، احزاب و حنین دست به نبرد زد. و در شرایط دیگری که پیروزی را غیر ممکن دید با دشمنان صلح نمود تا در پرتو آن پیشرفت اسلام تضمین گردد. پیمان صلح با بنی ضمیره و بنی اشجع و... از جمله این موارد است.

در آن زمان هم مصالحی که برای پیامبر (ص) روشن بود برای همگان معلوم نبود که منجر به اعتراضات عده‌ای نیز می‌شد. در زمان امام حسن (علیه السلام) نیز همینطور.

حال باید ببینیم چه انگیزه یا انگیزه‌هایی باعث شد تا امام (علیه السلام) تن به صلح بدهد؛ چون با توجه به روایات وارده و فرمایشات خود ایشان در واقع امام صلح نکرد بلکه صلح بر او تحمیل شد و این صلح دلیل بر حقانیت معاویه نبود، بلکه مردم آن زمان امام حق (که اگر در مابین مشرق و مغرب بگردیم کسی بهتر از فرزندان پیامبر (ص) را نخواهیم یافت) را رها کردند و مانند بنی اسرائیل در حالی که می‌دانستند هارون خلیفه موسی است اما به گوساله رو آوردند، آنها هم به طرف باطل گرویدند و گرفتار معاویه شدند.

خطبه امام و بیعت مردم کوفه

پس از شهادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شیعیان و سایر مسلمانان در مسجد کوفه برای بیعت با امام مجتبی (علیه السلام) اجتماع کردند. در این اجتماع پرشکوه که قریب چهل و دو هزار نفر از اهل کوفه شرکت داشتند، و در میان آنان انصار و مهاجر و اصحاب و یاران رسول خدا (ص)

و افراد با شخصیت و و رستگاری به چشم می خورد، امام برفراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و توصیف عظمت و شخصیت پدرشان، خود را به مردم معرفی نمود تا حجت بر همگان تمام شود.

امام پس از ایراد خطبه‌ای، مردم را به بیعت با خود دعوت نمود. البته این بدان جهت بود که مسئله بیعت در نظام اسلامی برای متعهد ساختن مردم در قبال حاکم و زمامدار صورت می گیرد و گرنه نقش تعیین کننده زمامدار را ندارد.

چون تعیین ولی امر از طرف خداوند است و طبق این رسالت جز امام حسن مجتبی (علیه السلام) کس حق حکومت و تصویب امور مسلمانان را ندارد. هرچند بعضی از خلفا در ذهن مردم این فکر را بوجود آورده بودند که در تعیین حاکم فقط مردم نقش دارند. اما امام با توجه به آن که طرفداران وی همه از شیعیان نبودند، بنابراین باید روشی مانند بیعت را اتخاذ می کرد تا از نظر همگان قابل قبول باشد.

از این جهت، امام آمادگی خود را برای بیعت اعلام کردند و پس از آن که سخنانش به پایان رسید «عبیدالله ابن عباس» برای بیعت با امام برخاست و با صدای بلند چنین گفت:

« معاشر الناس هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فبايعو » .

(مردم این فرزند پیامبر شما و وصی امام شما است با او بیعت کنید.)

مردم هم با اشتیاق کامل این ندای مسرت بخش را اجابت کردند و با صدای بلند گفتند: « ما

احبه النیا و واجب حقه علینا و احقه بالخلافه »

(چه بسیار که او نزد ما گرامی و محبوب است او از هرکس برای خلافت شایسته تر و حق او به ما

واجبتر است.)

نخستین کسی که دستش را برای بیعت با امام پیش آورد «زعیم»، رهبر انصار بود. و به دنبال آن مردم، گروه گروه با امام بیعت می کردند. و امام هم به تمام گروه‌ها و افرادی که با ایشان بیعت می کردند می فرمود:

«در این صورت بیعت شما را می پذیرم که تسلیم باشید و با هر کس سلم بودم سلم باشید و با هر کس جنگ کردم جنگ نمائید».

و بدین صورت شمار بیعت کنندگان به چهل و دو هزار و بنا به نقلی از «البدایه و النهایه» به نود هزار نفر رسید.

علاوه بر بیعتی که در بصره و مدائن و تمام اهل عراق و بیعتی که اهل ایران با «زیاد» به عنوان نماینده امام با اهل حجاز و اهل یمن با «حازم» فرماندار لشکری امام انجام دادند کسی باقی نماند بجز معاویه و پیروان او.

روی کار آمدن امام و نگرانی معاویه

قرار گرفتن امام مجتبی (علیه السلام) در مسند حکومت، نگرانی تازه‌ای برای معاویه بوجود آورد بطوری که خواب را از چشم وی ربود. و او را وادار ساخت تا جلسه‌ای سری برای طرح توطئه‌هایی علیه آن حضرت تشکیل دهد. و تصمیمات تازه‌ای در این باره اتخاذ کند. چرا که معاویه در برابر فردی قرار گرفته بود که تا بحال هیچ نقطه ضعفی از او نگرفته و او را شایسته خلافت قلمداد می کرده است. و مستقیماً از امام مجتبی (علیه السلام) خواسته بود تا با پدرش مخالفت کند و از او جدا شود و با وی به عنوان خلیفه بیعت کند.

معاویه این نکته را کاملاً توجه داشت که امام حسن (علیه السلام) در قلوب تمام مسلمانان جا دارد و همه به ایشان علاقمند هستند. معاویه تنها اشکالی که از امیرالمؤمنین می‌گرفت اتهامی بود که در توطئه علیه عثمان و کشتن وی به آن حضرت می‌بست و خود را در نظر مردم بعنوان خونخواه وی جلوه می‌داد و به این وسیله تا آخر در برابر امام علی (علیه السلام) ایستادگی کرد. اما در مقابل امام مجتبی (علیه السلام) نمی‌توانست چنین اتهامی بزند. چون معاویه قبلاً او را تبرئه نموده بود. علاوه بر این، شایع شده بود در روزی که گروه‌های مختلف، عثمان را محاصره کرده بودند و اواز نظر آب و غذا در تنگنا بود، امام حسن (علیه السلام) برای او آب و غذا برده است. به همین خاطر باید کاری می‌کرد تا امام از خلافت کناره‌گیری کرده و یا این که صلح کند چون هیچ‌گونه نقطه ضعفی از ایشان نداشت.

معاویه به خوبی می‌دانست که امام حسن (علیه السلام) مسلماً هدف پدر خود را که همان هدف اسلام و مسلمانان است رها نخواهد کرد و نمی‌تواند با او کنار آید. مگر این که یارانش را از گرد او متفرق سازد و رعب و وحشت در میان طرفداران امام ایجاد نماید تا دست از وی بردارند. از این جهت تصمیم گرفت به هر وسیله ممکن امام را از نیرو و قدرت تهی سازد.

معاویه برای نیل به هدف خود جلسه‌ای را با مشاوران خود ترتیب داد و تصمیماتی را اتخاذ کردند که از اسناد تاریخی دوران امام این موارد به چشم می‌خورد:

۱- جاسوسهائی به تمام نقاط، مخصوصاً به کوفه و بصره فرستاده شود تا

تصمیمات حکومت جدید کوفه و عکس العمل مردم را در برابر آن به اطلاع معاویه و یاران او برسانند.

۲- برای ارباب و ترس مردم افرادی فرستاده شوند تا قدرت و نیروی معاویه و ارتش او را هرچه بیشتر در اذهان مسلمانان بزرگ جلوه دهند و آنها را تهدید کنند که در صورت پایداری و مقاومت و تبعیت از اهداف امام خطر نابودی و قتل عام و هرگونه تجاوزات مالی و ناموسی متوجه تمامی مردم می‌باشد.

۳- به رؤسا و شخصیت‌های برجسته‌ای که اطراف امام حسن (علیه السلام) را گرفته‌اند نامه‌هایی رد و بدل شود و پولهایی سرشار و وعده‌های حکومت و ریاست به آنان داده شود و آنها را به منطقه شام دعوت کنند تا در سر حد ممکن نیروهای امام، مخصوصاً فرماندهان امام کاهش یابند. در ادامه بحثها متوجه خواهید شد که موارد فوق در صلح امام چقدر کارساز گردید.

به دنبال تصمیماتی که در جلسه گرفته شد معاویه دو نفر کارآموزده و مورد اطمینان خود را برای جاسوسی در کوفه و بصره انتخاب کرد. یکی از آنان از قبیله «حمیر» بود که برای کوفه مأموریت پیدا کرد و دیگری از قبیله «بنی القین» بود که برای جاسوسی بصره انتخاب شد.

آنان پس از دستور معاویه و آموزشهای لازم، بجانب عراق روانه شده و مأموریت خود را در کوفه و بصره آغاز نمودند. ولی خوشبختانه امام (علیه السلام) از جریان آنان آگاه شده و آنان را دستگیر و دستور اعدامشان را صادر فرمود. و این عمل از تأثیر سوء تبلیغاتی که قرار بود بر علیه مسلمانان استفاده شود جلوگیری کرد. و در عوض بسیار مؤثر و مفید افتاد. زیرا از طرفی موجب تقویت روحی طرفداران امام شد و از طرفی دیگر درس عبرتی برای دستگاه جاسوسی معاویه گردید که دیگران به این کار اقدام نکنند.

بدنبال جاسوسانی که معاویه برای دسیسه در اوضاع ممالک اسلامی فرستاده بود، امام در نامه ای کوتاه اما بسیار تند به معاویه هشدار داد و او را به نبردی سخت تهدید نمود.

در این نامه، امام معاویه را در مورد شادمانی‌اش در برابر خبرشهادت حضرت علی (علیه السلام) تویخ کرده و هشدار داده بودند در صورتیکه معاویه دست به فتنه بزند و علیه امام تحریکاتی به عمل آورد هرچه زودتر با وی مقابله خواهند کرد.

معاویه در جواب نامه امام، سخنی از فرستادن جاسوسان و یا جنگ و مبارزه به میان نیاورده بود و تنها جواب نامه را به انکار خوشحالی درباره درگذشت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و تعریف و تمجید از علی (علیه السلام) و آن حضرت اختصاص داده بود. گویا منظور او از این کار این بود که عواطف مردم را که در آن روزها متوجه خاندان عصمت و طهارت بود علیه خود تهییج نماید. و چهره منویات پلید خود را پنهان کند تا از وضع مردم در قبال امام (علیه السلام) بیشتر آگاه شود.

امام حسن (علیه السلام) به منظور اتمام حجت، نامه‌هایی به معاویه می‌نوشت. این نامه‌ها که میان امام (علیه السلام) و معاویه ردوبدل شده زیاد نیست و جمعاً طبق آنچه «ابوالفرج» و دیگران نوشته اند از پنج نامه تجاوز نمی‌کند. سبب آن نیز این بود که معاویه با آن سابقه سوئی که داشت حاضر به تسلیم در برابر حق و واگذاری آن به خاندان اهل بیت (علیه السلام) نبود. علاوه بر آن، معاویه پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) در عناد و لجاجت و سرپیچی از فرمان خدا جسورتر و بی پرواتر شده بود و به خاطر گرفتن مقام، - که کوچکترین لیاقت را برای آن از نظر اسلام و شرع نداشت - دست به هر کاری می‌زد. و این مطلب از نامه‌هایی که به اطراف و هواداران بی‌دین، همچون خودش نوشته است بخوبی معلوم میشود.

نامه ذیل یکی از آن نمونه‌هاست:

« این نامه ای است از امیرالمؤمنین معاویه به فلانی و هرکس از مسلمانان که فرمانبردار اویند . درود برشماسپاس میکنم خدای بی همتا را. و همانا حمد برای خدا سزاست که دشمن شما و کشندگان خلیفه شما (عثمان) را کفایت فرمود. و همان خداوند به لطف و عنایت خاص خویشمردی از بندگان خود را برای علی ابن ابیطالب برانگیخت تا او را غافلگیرساخته و او را بکشد و یاران او را پراکنده و متفرق کرد و ازطرف بزرگان آنها و رؤسای ایشان، نامه هایی به نزد من آمده که

درخواست امان برای خود و قبیله‌شان نموده اند و از این رو به محض رسیدن نامه من به لشگر، خود و آنچه آماده جنگ کرده اید به سوی من کوچ کنید. که بحمدالله انتقام خون خویش را گرفته و به آرزوی خویشان رسیدید و خداوند ستم پیشگان و ستیزه جویان را هلاک ساخت.»

چنین شخصیتی که توطئه قتل شریفترین مردم روی زمین را، به خدا نسبت داده و بر خلاف آنچه که پیش از آن، به امام مجتبی (علیه السلام) نوشته بود تا به این حد در مرگ آن حضرت خوشحالی و رقص و پایکوبی می‌کند، و مجسمه تقوی و عدالت را که حتی دشمن درباه‌اش می‌گوید:

« قتل فی محراب عبادتة لشدۀ عدله»

«او را به خاطر شدت عدل و دادش در محراب عبادتش کشتند»

ایشانرا در زمره اهل ستم و دشمن به حساب آورده و خود را که ظلم و جنایت سراسر وجودش را در طول عمر ننگش فراگرفته طرفدار حق و عدالت بدانند.

و برای چندمین بار این دروغ بزرگ را تکرار نموده و علی (علیه السلام) و یاران پاکش را قاتل عثمان معرفی کرده و خود و همفکران جنایتکارش را خونخواهان عثمان قلمداد نموده است.

اگر هم نامی از خدا در نامه برده است روی همان عادت جاهلیت و یا عوامفریبی و اغفال مسلمانان مقدس مآب و قشری بود که رشد و درک این گونه مسائل و جریانات خطرناک را نداشتند. و از اسلام و دین همان ظواهر خشک و صورت نماز و روزه و حج و تسبیح و تقدسهای بی محتوا را فهمیده بودند. و بالاخره برای چندمین بار مردم را بر ضد حکومت اسلامی شورانده و به قیام مسلحانه دعوت کرده است. و از چنین شخصی بیش از این هم نمی توان انتظار داشت.

کسی که سر تا پای عمرش جز قتل و غارت و تهمت و افترا و دروغ و خدعه و نیرنگ و امثال آن نبود چگونه می تواند پندهای سبط اکبر رسول خدا (ص) در او اثر کند. اما با تمام اینها امام حسن (علیه السلام) همانند پدر بزرگوارش طبق دستور الهی به منظور اتمام حجت چند نامه به معاویه مرقوم داشتند که ما ترجمه یکی از آنها که مشروحتر و جامعتر از دیگران است بدون متن اصلی (عربی) آن برای شما نقل می کنیم:

نامه امام به معاویه

«از حسن بن علی امیرالمؤمنین، به سوی معاویه فرزند ابوسفیان.

سلام بر تو.

من حمد و ستایش خدای یگانه را به سوی تو اعلام می دارم. اما بعد؛ پس بدرستی که خداوند ﷻ محمد ﷺ را برای رحمت بر تمام جهانیان و منت نهادن بر مومنان و کفایت کننده تمام مردم برانگیخت تا آن که زندگان را بیم دهد و عذاب را بر کافران فرو ریزد. او وظیفه رسالت الهی را انجام داد و برای احیاء امر الهی به پا خواست بدون آن که کوتاهی کند و یا سستی در خود راه بدهد تا وقتی که خداوند او را به جانب خود برد. پس از آن که خداوند به دست او حق را ظاهر ساخت و

شرک را از میان برداشت و قریش را بدان اختصاص داد و به او فرمود: همانا این قرآن پند دهنده تو و خویشاوندان تو است.

پس از وفات پیامبر، عرب درباره سلطنت به گفتگو برخاستند قریش گفت: ما خاندان او و عشیره و نزدیکان او هستیم و جایز نیست شما در سلطنت و حق وی با ما درافتید قبائل عرب چون صحبت آنان را تمام دیدند جواب مثبت به آنان دادند و خلافت را به ایشان تسلیم کردند.

آنگاه ما با قریش به محاجّه پرداختیم و به همان دلیل، به آنها گفتیم ما خاندان پیامبریم، ولی قریش درباره ما انصاف نکردند از ما دوری کردند و علیه ما با هم هماهنگی و توطئه نموده و دشمنی کردند و وضع دشواری بر ما بوجود آوردند که ما در دادگاه الهی دادخواهی خواهیم کرد.

ما براستی در شگفتیم که چگونه با آن سوابق (سوئی) که در اسلام داشتند، ناگهان برای ربودن حق ما از جای برخاستند و حکومت پیامبران را از ما گرفتند ولی ما برای این که منافقان رخنه‌ای در اسلام ایجاد نکنند و ما را وسیله رسیدن به اهداف خود قرار ندهند، دست از نزاع کردن کشیدیم و سکوت کردیم تا همواره

قدرت مسلمانان و اسلام استقرار پیدا کند. اما چقدر جای شگفت است از تو ای معاویه که ناگهان برای رسیدن به مقامی که شایستگی آن را نداری از جای خود برخاسته‌ای. با این که هیچ سابقه درخشانی کسب نکرده‌ای و آثار خوبی در اسلام نداشته‌ای.

تو فرزند گروهی از احزاب مخالف اسلام و فرزند سرسخت‌ترین دشمنان رسول خدا بودی و خدا تو را کفایت خواهد کرد. بزودی به سرای دیگر بازمی‌گردی و خواهی دانست که عاقبت برای کیست.

به خدا سوگند به اندک زمانی پروردگارت را ملاقات خواهی کرد آنگاه در برابر آنچه که پیش فرستاده‌ای پاداش بینی.

بدان ای معاویه اکنون مسلمانان پس از وفات پدرم زعامت امور را به من واگذاشته‌اند و آنچه که واداشت به تو نامه بنویسم آن بود که بین خود و خدا عذر خود را اثبات کنم و تو نیز اگر گوش فرادهی نصیب بزرگی خواهی داشت و مصالح مسلمانان نیز حفظ خواهد شد. بنابراین از لجاجت در باطل دست بردار و در راهی که مردم وارد شده‌اند وارد شو و با من بیعت کن. تو خود می‌دانی که من از تو نزد خدا و هر پارسا و تائبی سزاوارترم. از خدا بترس دستم را رها کن و خون مسلمانان را حفظ نما. بخدا سوگند برای تو خیری ندارد که خدا را در حالی ملاقات کنی که بیش از پیش خونهایی از مسلمانان ریخته باشی.

بتو نصیحت می‌کنم که از راه اطاعت و تسلیم وارد شو و با ولی امر و کسی که صاحب حق است نزاع نکن تا آنکه خداوند آتش جنگ را خاموش کند و اتحاد کلمه و اصلاح بین مردم بر قرار گردد و اگر تو جز سرکشی و ادامه گمراهی راهی نپیمائی با مسلمانان بسوی تو می‌شتابم و تو را محاکمه می‌کنم تا آنکه خداوند بین ما و تو حکم کند و او بهترین داوران است.»

امام حسن (علیه السلام) این نامه را توسط شخصی بنام «حرب بن عبدالله ازدی» برای معاویه فرستاد. ولی از نامه امام استفاده می‌شود که امام برگشت معاویه را بسیار بعید می‌داند اما برای اتمام حجت ناچار است به هر زبانی هم که شده است او را وادار کند تا در روش خود تجدید نظر کند.

امام در ابتدای نامه از راه منطقی و استدلال وارد می‌شود و منطق قریش را به او یادآور می‌شود سپس راه نصیحت و اندرز و پند را پیش می‌گیرد و مرگ و روز حساب را به وی مطرح ساخته و اهمیت مسئله خونریزی را هم پیش کشید تا شاید در دل سخت و سیاه وی اثری گذارد، سپس راه

سوم که تهدید و ارباب بود - و هر ستمگر و طاغی را باید از آن راه تحت تأثیر قرار داد - را به وی اعلام کرد.

ولی معاویه در جواب امام هیچ روی موافق نشان نداد. و نامه‌ای به آن حضرت ارسال داشت که قطع نظر از فجایعی که در دوران حکومتش مرتکب شده است این نامه کافی است تا چهره واقعی او را نشان بدهد.

او در این نامه سرتاسر از خود ستایش می‌کند و ادعا می‌کند که برای حفظ حقوق و منافع مردم دقیق‌تر است. ولی در همانجا برای بر کنار کردن رقیب خود از صحنه سیاست، چه رشوه‌های کلانی که از بیت‌المال مسلمین به رقیب خود بخشش نمی‌کند. این مال شخصی او نیست بلکه حقوق مردم است که با یک قلم تمام آنچه در خزانه بیت‌المال است حاضر است برای تثبیت حکومت خود به یک نفر واگذارد. و برای جلب توجه طرف مقابل، به این مقدار نیز قناعت نکرده و مالیات یک ناحیه‌ای را که باید در امورات عموم مسلمانان صرف شود، بی‌مضایقه مانند اموالی که از پدرش به او رسیده باشد به شخصی که از نظر او شایستگی حکومت را در زمان او ندارد بذل و بخشش می‌کند.

البته برای شخصی چون معاویه که بر هر شکل و قیافه‌ای درمی‌آید هیچ تفاوتی ندارد. یک روز برای امام حسن (علیه السلام) در زمان خلافت امرالمومنین (علیه السلام) نامه می‌فرستد که پدرت را از خلافت خلع کن تا با تو بیعت کنم و روزی در برابر وی بایستد و بگوید من از تو با کیاست‌تر و با سیاست‌ترم و بهتر می‌توانم حقوق مردم و احکام اسلام را حفظ کنم و از دشمن خارجی جلوگیری کنم!

معاویه با رد و بدل شدن چند نامه مخصوصاً با شناسایی قبلی از خاندان نبوت، فهمیده بود که امام حسن (علیه السلام) به هیچ وجه در برابر نیرنگ‌های شیطانی او فریب نمی‌خورد. و از طرفی چون دنبال تثبیت هرچه بیشتر حکومت خود بود به همین خاطر آماده جنگ شد و به یقین تصور می‌کرد که در این جنگ پیروز خواهد شد.

زیرا:

۱- مخفیانه پیمانهایی با رؤسا و قبایل و یاران امام بسته بود که او را یاری کنند.

۲- جنگ داخلی بین طرفداران امام.

۳- کارشکنی خوارج نسبت به آن حضرت.

۴- تمرد و سرکشی سپاه در مقابل ایشان.

۵- از دست رفتن امیرالمؤمنین ضربه بزرگی به جنبه رهبری و روحی مردم عراق زده بود.

اینها عواملی بود که فرصتی به معاویه می‌داد تا به آسانی بتواند به مقصود خود نائل شود. به همین خاطر معاویه به منظور گردآوری سپاه و جنگ با امام حسن (علیه السلام) نامه ای با یک مضمون به تمام ایالات تحت نفوذ خود نوشت و با جلوه دادن اینکه حکومت جدیدی در کوفه تشکیل شده و مردم بدون امام و رهبر بسر می‌برند و همه بزرگان دست به دامان او شده اند.

و بدون اینکه علت دعوت آنان را به سوی خود بازگو کند تنها به اصل دستور اکتفا کرد و دستور داد فوراً با تمام قوا به سوی او بیایند. هنگامی که این دستور به فرماندهان مناطق مختلف رسید، آنها برای تحریک و جمع آوری مردم و در حقیقت برای جنگ با پاره تن پیامبر (ص) و رهبر

راستین انسانها سپاهی عظیم ترتیب دادند و در اسرع وقت در مرکز حکومت معاویه اجتماع کردند و از آنجا به جانب عراق روانه شدند.

« ابن اثیر » می نویسد :

« پیش از شهادت امیرالمومنین چهل هزار نفر با امیرالمومنین بیعت کرده بودند که تا سرحد مرگ در رکاب وی با معاویه نبرد کنند تا ارکان حکومت اموی در هم کوفته شده و با نابودی وی پایان پذیرد. »

از طرف دیگر روایتی هم داریم از اصحاب امام علی (علیه السلام) بنام «نوف البکالی» که نقل می کند:

« هنگامی که امیرالمومنین تصمیم داشت به جانب معاویه باز گردد و با وی بجنگد پیش از یک هفته از شهادتش ارتش خود را به چندین سپاه ده هزار نفری تقسیم کرد و برای هر کدام فرماندهی تعیین نمود. »

خبر حرکت معاویه با سپاه عظیم به سوی عراق، طولی نکشید که به امام حسن (علیه السلام) و مردم عراق رسید. و چون امام شنیدند که معاویه به منطقه ای به نام «جسر منبج» رسیده، تصمیم به حرکت گرفتند. به همین خاطر مردم را به مسجد دعوت کرده و برای آنها خطبه ذیل را ایراد فرموده‌ند:

« اما بعد فأن الله كتب الجهاد علی خلقه و سماه کرها ثم قال لأهل الجهاد: « اصبروا إن الله مع الصابرين » (انفال آیه ۴۶) فلستم ایها الناس فائلين ما یجبون إلا بالصبر علی ما نکرهون إنه بلغنی ان

معاویه بلغه إنا كنا على المسير اليه فتحرك لذلك أخرجو رحمكم الله الى معسكر كم فى النخيله حتى
ننظر و تنظرون و نرى و ترون»

(شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج ۱۶)

امام حسن مجتبی پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«اما بعد همانا خداوند جهاد را بر بندگان واجب شمرده و آن را گره و بی میلی برای شما قرار
داده (شماره به آیه ۲۱۶ سوره بقره است که خداوند می فرماید مقرر شد برای شما جنگ و آن ناپسند
شماست... سبب به پیکار کنندگان از مومنین فرمود: « پایداری کنید که خدا با صابران است ». و
شما ای گروه مردم به مقصود و منظور خود نخواهید رسید جز به وسیله پایداری و شکیبایی بر آنچه
ناخوش دارید.

آنگاه فرمود: به من خیر رسیده که چون معاویه از تصمیم ما آگاه شده و دانسته است که ما به
سوی او حرکت خواهیم کرد جنبش نموده، اینک شما نیز به سوی لشکرگاه خویش (نخيله) حرکت
کنید. خدایتان رحمت کند تا ما در این کار نیک نظر کرده، بیندیشیم و شما نیز فکر کنید»

امام حسن (علیه السلام) که در اواخر حکومت پدرش عدم تمایل مردم به جنگ و سرکشی و تمرد
آنان در برابر فرمانهای امیرالمؤمنین را به چشم خود دیده بود، نگرانی خاصی در ایشان دیده می شد.
به همین خاطر چندان امیدی به پایداری و استقامت مردم نداشت. و از طرفی هم نمی توانست در برابر
هجوم دشمنان ساکت بماند. از این رو بود که آنان را به مسجد دعوت کرد و به پیکار با معاویه
دعوت نمود که نتیجه جنگ منوط به عکس العمل مردم در آن اجتماع بود. کتب حدیث و تاریخ
می نویسند: هنگامی که سخنان امام به پایان رسید، مردم مهر سکوت بر دهان خود زده بودند و اثباتاً و
نفیاً چیزی نمی گفتند که این بی اعتنایی به امام و مسائل جامعه، سخت آن حضرت را متأثر ساخت.

بطوری که یکی از یاران باوفای امام بنام «عدی بن حاتم» که سابقه ارادت و رشادت خویش را اثبات نموده

بود، از این انفعال و بُزدلی مردم و سستی آنها در امر یاری فرزند رسول خدا (ص) به خشم آمده، بلند شد و جلوی منبر ایستاد و مردم را توبیخ کرده و آنها را قهرمانانی دروغین شمرده و مردم را به جنگ در رکاب امام (علیه السلام) دعوت نمود. سپس رو به امام کرد و گفت سخنان را شنیدیم و فرمانت را اجرا خواهیم کرد اکنون من به نخيله می روم هرکس دوست دارد با ما باشد بسم الله.

این را گفت و از مسجد خارج شد و به دنبال آن «قیس بن عباد» و چند تن دیگر برخاستند و مانند او سخن گفتند و مسجد را ترک کردند. مردم با سخنان اینها به بیرون ریخته و برای جنگ آماده شدند و در لشکرگاه گرد آمده و آماده حرکت شدند تا اینکه امام هم به آنها پیوست و سپاهی عظیم در نخيله جمع شدند .

عوامل صلح (۱)

مطالبی که تاکنون بصورت مختصر بیان شد مقدمه‌ای بود تا عوامل اصلی صلح آن حضرت که امام به خاطر آنها مجبور به صلح شد را بیان کنیم. چون همانطور که گفتیم، در اصل امام (علیه السلام) صلح نکرد بلکه صلح بر او تحمیل شد یعنی اوضاع طوری بود که عوامل مختلف دست به دست هم داده و اسلام را سخت تهدید می کردند و اگر این صلح نبود اسلام نابود می شد. چرا که هم اوضاع خارجی و هم اوضاع داخلی کشور هیچ کدام اجازه جنگ با معاویه را نمی داد.

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ امام حسن (علیه السلام) با معاویه به سود مسلمانان نبود زیرا که امپراتوری روم شرقی که ضربه های سختی از جامعه اسلامی خورده بود، همیشه دنبال فرصتی بود تا ضربه ای محکم بر پیکر اسلام وارد سازد و اسلام را بطور کلی ریشه کن نماید. اگر امام حسن (علیه السلام) با معاویه جنگ می نمود هیچ یک پیروز نمی شدند نه امام و نه معاویه بلکه پیروز میدان امپراتوری روم شرقی بود.

به طوری که بنا به گفته تاریخ، وقتی گزارش صف آرای معاویه و امام حسن (علیه السلام) به سران روم شرقی رسید آنها فکر کردند که این بهترین فرصت است تا به هدفهای خود سامان بخشند لذا با سپاهی عظیم راهی کشورهای اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. معاویه با شنیدن این سخن چون قدرت مقابله با آن سپاه عظیم را نداشت با آنها پیمان صلح بست و متعهد شد صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد.

حال در چنین شرایطی که جنگ اصلاً به نفع مسلمان نبود، شخصی مانند امام حسن مجتبی (علیه السلام) که رسالت حفظ اساس اسلام را بر عهده دارد آیا جز این راهی داشت که با قبول صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند هرچند معاویه خلافت مسلمانان را برعهده داشته ولو اینکه به قیمت فشارهای روحی و سرزنشهای دوستان کوتاه بین تمام شود.

امام باقر (علیه السلام) در «بحارالانوار» می فرماید: «اگر امام حسن (علیه السلام) این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت».

اما تنها سیاست خارجی عامل صلح نبود بلکه مهمترین مسئله ای که باعث صلح امام با معاویه گشت، عوامل داخلی از جمله عدم وجود یک جبهه نیرومند، قوی، یکدل و همراه با امام بود. زیرا

مردم عراق بنا به دلایلی که خواهد آمد نه آمادگی روحی برای جنگ داشتند و نه اتحاد و هماهنگی، که از مهمترین مسائل برای پیروزی در جنگ است. چرا که هر فرماندهی می خواهد در میدان جنگ بردشمن غلبه کند باید علاوه بر جبهه داخلی نیرومند، دارای هماهنگی های لازم با همدیگر باشند و گرنه جز شکست ذلت بار چیزی ثمره آن جنگ نخواهد بود .

از مهمترین عوامل این بود که بعد از حکمیت با توجه به جنگهایی که میان ارتش معاویه و نیروهای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در عراق و حجاز و یمن درگرفت در میان بسیاری از یاران علی (علیه السلام) یک نوع خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ ایجاد کرد. چراکه در طی پنج سال حکومت امام علی (علیه السلام) یاران آن حضرت هیچ وقت اسلحه به زمین نگذاشتند. از طرفی دیگر این جنگها، جنگ با بیگانگان نبود بلکه در واقع با اقوام و برادران و آشنایان دیروزی آنان بود و مسلماً این جنگها باعث تلفاتی بسیار از هر دو طرف می شد.

در «تاریخ یعقوبی» آمده است در جنگ جمل بیش از سی هزار نفر کشته شدند و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسیدند و در جنگ صفین مجموع تلفات به صد و ده هزار نفر می رسید که این عامل باعث رکود عجیب روحی در یاران امام شده بود.

علاوه براین، سپاه امام (علیه السلام) در آن روزها یک جامعه متشکل و فشرده نبود، هر چند تعداد سپاهیان امام حسن (علیه السلام) شاید کمترین عددی که در کتب حدیث و تاریخ به چشم می خورد چهل هزار و بزرگترین آن صد هزار نفر باشد اما به هر حال زیادی سپاه امام هرچه بیشتر هم باشد به همان نسبت، وخامت اوضاع سپاهیان و آشفتگی آن بیشتر بود. زیرا کثرت تعداد سپاه زمانی می تواند پشتوانه قدرت و عامل بزرگ موفقیت باشد که از اتحاد و هماهنگی کامل برخوردار باشد.

اما اگر اختلاف و تشتت بر آن حاکم باشد علاوه بر آن که نیرو و قدرت بزرگ برای حکومت نیست بلکه بزرگترین خطر را به خود متوجه می‌سازد.

امام حسن (علیه السلام) نیز در زمان حکومت خود علاوه بر آن که در مقابل رقیب مکار و حيله‌گری قرار گرفته که وضع خود را تثبیت نموده و مردم را به حسب ظاهر، به خود جذب نموده بود، بنا به دلایلی که ذیلاً خواهد آمد سپاه امام بر خلاف سپاه معاویه از گروه‌های مختلف و گاه متضاد تشکیل یافته بود که گاهی هیچ گونه تناسب و هماهنگی با همدیگر نداشتند.

۱- گروهی طرفدار امام (علیه السلام) بودند که شیعیان آن حضرت محسوب می‌شدند و از جان و دل پیرو امام بودند و اجرای دستورات حضرت را واجب و لازم می‌دانستند. ارتباط آنان با امام و یکدیگر به هیچ عنوان گسستنی نبود و آن حضرت را چه غالب و چه مغلوب همکاری می‌نمودند. ولی متأسفانه این گروه در برابر سایر گروه‌ها اندک بوده و جزء اقلیت محسوب می‌شدند. چرا که اگر تعداد آنان زیاد بود امیرالمؤمنین در جنگ صفین مجبور نمی‌شد به حکمیت تن در دهد و نبردی که در آستانه پیروزی بود متوقف شود

۲- گروه دیگری که تعداد قابل توجهی از سپاهیان امام را تشکیل می‌دادند خوارج بودند. خوارج در عین جمود و انحراف عقیده و سرسختی در طرز تفکر خود متأسفانه تعداد زیادی از نیروی نظامی امام را تشکیل می‌دادند. البته هدف آنها دوستداری امام (علیه السلام) و همکاری با ایشان نبود بلکه آنان با توجه به کینه‌ای که از معاویه داشتند فقط در پی جنگ با معاویه بودند. و در صورت پیروزی بر معاویه، نوبت به امام حسن (علیه السلام) می‌رسید. چون معاویه را دشمن قوی خود می‌دانستند و می‌خواستند با کمک یاران امام بتوانند بر معاویه چیره شوند. در نظر آنان از بین بردن امام حسن (علیه

السلام) کاری آسان بود و فکر می کردند مانند پدر بزرگوارش می توانند به آسانی به حیات او خاتمه دهند.

۳- گروهی دیگر کسانی بودند که از نظر عقلی و فکری چندان قدرت تجزیه و تحلیل مطالب و رویدادها را نداشتند و در اثر تبلیغات مسموم معاویه و خوارج، نسبت به اهل بیت و رسالت آنان دچار شک و تردید شده بودند. این عده تصمیم نهایی برای جنگ نداشتند و اگر جنگ بر پا می شد در کناری قرار می گرفتند و هر کدام از آنها که پیروز میدان می شدند خود را به آن دسته پیوند می زدند. چون ایمان و عقیده صحیحی نداشتند.

۴- گروهی دیگر که در میان سپاه امام به چشم می خورد افرادی بودند که برای به دست آوردن غنایم در جنگ شرکت کرده بودند. این گروه برای ایده و هدف، ارزش و قداستی قائل نبودند. بلکه تنها به دنبال منافع مادی خود بودند. اینان دنبال فرصت می گشتند که بر گروه غالب پیوندند و از غنایم جنگی برخوردار شوند. نمونه ای از این افراد پست کسانی بودند که وقتی ضعف و سستی را در سپاه امام دیدند و احتمال صلح را دادند به خیمه آن حضرت حمله کرده و فرش و وسایل سفر آن حضرت را به غارت بردند.

۵- گروهی دیگر که اکثریت سپاه و سوار لشکر امام را تشکیل می دادند، مردم بی سواد و فاقد هدف و ایده بود که دنباله رو رؤسای قبائل خود بودند. این افراد کورکورانه و از روی تعصب از سران قوم خود تبعیت می کردند. و از خود، فکر و اراده ای نداشتند. اینان همان افرادی بودند که وقتی امام فرمان جنگ را صادر می کرد، همه آنها منتظر عکس العمل رؤسای قبایل خود بودند. اگر آنها از امام (علیه السلام) حمایت می کردند، مردم نیز همان کار را می کردند و اگر ساکت می نشستند و یا علیه

امام عکس‌العملی نشان می‌دادند، آنها هم همان کار را انجام می‌دادند. از این جهت بود که معاویه نیز از این فرصت استفاده کرده و ضربه سختی را بر امام وارد ساخت.

اینها گروه‌های مختلفی بودند که سپاه امام را تشکیل داده و در منطقه نخيله کنار امام جمع شده بودند. اما حال باید ببینیم معاویه چه اقداماتی را علیه امام حسن (علیه السلام) انجام داد، که ایشان با این تعداد نفرات نتوانست بر سپاه معاویه غلبه کند و باعث شد تا صلح انجام پذیرد.

عوامل صلح (۲)

هنگامی که امام به نخيله رسید دوازده هزار نفر از افراد خود را آماده ساخت و با فرماندهی « عبید... بن عباس » به آنها دستور داد هر چه سریعتر حرکت کرده و خود را به سپاه معاویه رسانده، و هر جا آنها را دیدند مقابل آنها ایستاده و از پیشروی آنان جلوگیری کنند و تا آنها جنگ را شروع نکرده باشند دست به هیچ کاری نزنند. سپاه « عبیدالله » حرکت کرد و در محلی به نام « مسکن » رودر روی معاویه قرار گرفتند و در آنجا بنا به نقل بعضی از تواریخ جنگهای پراکنده‌ای بین آنان درگرفت و سرانجام سپاه معاویه عقب نشینی میکرد. گزارشها نیز سریعاً به امام حسن (علیه السلام) می‌رسید. در این حین معاویه جاسوسهای زیادی می‌فرستاد و در بین سپاه پیشرو امام شایعاتی را انتشار می‌دادند که امام حسن (علیه السلام) چون قدرت مقاومت با نیروی معاویه را ندارد مشغول مکاتبه است که تحت هر شرایطی با معاویه صلح کند. و خلافت را به او واگذارد.

آنها به سپاهیان وانمود می‌کردند که چرا شما خود را در مقابل خطر قرار می‌دهید و خویش را به کشتن می‌دهید. این شایعات دروغ، سهم بزرگی را در ضعف و ترس و اختلاف، بین سپاهیان ایفا نمود.

اما معاویه تنها به این قسمت قناعت نکرد بلکه پولهای زیادی توسط جاسوسان برای سران قومه می‌فرستاد و با وعده‌های پُست و مقامات حسّاس سیاسی، آنان را فریب می‌داد و هر شب تعدادی از آن سران را به همراه عده‌ای از پیروان، در تاریکی شب به سوی خود می‌کشانید که این خیانت آنان ضربه روحی بزرگی به روح فداکاری و سربازی لشکر می‌زد. کار رشوه‌خواری و خیانت به حدی بالا گرفته بود که حتی فرمانده سپاه امام یعنی «عبید... بن عباس» نیز فریب آنان را خورده و در برابر هزاران درهم و وعده‌های خلافت بعضی از مناطق در دستگاه معاویه، به زانو درآمد و شبانه به سوی معاویه شتافت.

انتشار این خبر اضطراب و نگرانی شدیدی در سپاهیان امام ایجاد کرد بطوری که گفتگو و اختلاف بالا گرفت و نزدیک بود که وحدت و هماهنگی ارتش از بین رفته و صفوف لشکر متلاشی شود. ولی «قیس بن سعد» که امام در موقع حرکت، او را جانشین «عبید...» قرار داده بود فوراً امور کارها را به دست گرفت و بعد از نماز صبح خطبه‌ای ایراد کرد و وی را فرد ترسو و کسی که تا به حال کاری را به سود اسلام انجام نداده باشد تلقی کرد.

خطابه قیس بن سعد که از ایمان محکم و اخلاص و روح مردانگی و شجاعت وی برخاسته بود تأثیر عمیقی در روان و افکار سربازان بجای گذاشت و بار دیگر روح اتحاد و جهاد در راه حق در بین آنان زنده شد.

اما معاویه برای این که بیشتر بتواند سپاه پیشرو امام را متلاشی کند بوسیله جاسوسان شایعات مختلفی درباره صلح امام حسن (علیه السلام) پخش می‌کرد بطوری که همه به گفتار آنان یقین کرده بودند. اما قیس بن سعد چون دارای هوش و ذکاوتی بالا بود شایعات آنان را خنثی می‌ساخت و خطبه‌های پی‌درپی برای لشکریان خود ایراد می‌کرد و آنها را از ذلت این کار آگاه می‌ساخت. معاویه

که می‌دید قیس کارها و نقشه‌های او را نقش بر آب می‌کند در صدد برآمد « قیس بن سعد » را نیز به سوی خود جلب کند. چون می‌دانست او مرد با نفوذی است و دارای پیروان زیادی می‌باشد و او را نیز مانند امام، دارای قدرت می‌دانست به همین خاطر معاویه معامله‌ای که برای صلح کردن با امام انجام داد عیناً با او نیز چنین کرد. یعنی نامه سفیدی از طرف خود، بصورت مهر شده و امضاء شده نزد وی فرستاد تا با هر شرایطی که قیس راضی است با هم صلح کنند. معاویه به دنبال آن وعده و وعیدهایی به او می‌داد و در پیش پای او هزار هزار درهم و زمامداری بعضی از مناطق و... را می‌ریخت.

اما قیس به تمام وعده‌های معاویه پاسخ شدیداللحنی که از صلابت و اراده آهنین او سرچشمه می‌گرفت می‌داد و می‌گفت: « به خدا سوگند هرگز مرا نخواهی دید جز آن که شمشیر بین من و تو حکم کند.»

در حالی که معاویه برای متفرق ساختن و از بین بردن سپاه پیشرو امام شبانه روز فعالیت می‌کرد و در این راه از هیچ گونه خیانت و جنایت و دروغ و مکر و فریب خودداری نمی‌کرد. و همچنان به سپاه عظیمی که در مدائن همراه امام بود، چشم طمع دوخته و از راههای گوناگون وارد می‌شد تا اتفاق و هماهنگی آنان را به پراکندگی و تشتت مبدل سازد و روح ترس و وحشت را بر آنان مستولی نماید.

خبر پیمان شکنی «عبدا...» و خیانت وی و رفتن عده‌ای از سران سپاه و همراهان آنان به طرف معاویه که تقریباً هشت هزار نفر تخمین زده شده و فقط ۴ هزار نفر از سپاه باقی مانده بود، تأثیر شدیدی در روحیه امام و شیعیان وی ایجاد کرد و موجب ضعف و سستی و اضطراب بقیه سربازان لشکر گردید.

بدنبال آن به همراه این خبر ناگوار شایعه‌ای بی‌اساس و تکان دهنده دیگری رسید که «قیس بن سعد»، آن یار وفادار امام، کشته شده و یا بنابر نقل «تاریخ یعقوبی»، شایع شده که قیس با معاویه صلح نموده است. طبیعی است که خیانت «عبید...» و اکثر سربازان وی و این گونه شایعات در آن شرایط حساس نظامی که بایستی دارای روحیه‌ای فوق‌العاده باشند تا چه اندازه در تضعیف روحیه سپاه امام مؤثر خواهد بود.

علاوه بر آن معاویه برای رسیدن به مقام خلافت و سلطه به تمام نقاط اسلامی از دادن هرگونه رشوه خودداری نمی‌کرد و هرکس را با نقطه ضعفی که در او سراغ داشت فریب می‌داد. بعضی را با فرستادن پول و طلا و بعضی را با دادن پست و مقام و حکومت ناحیه‌ای از نواحی مملکت و یا اعطاء فرماندهی سپاهی از سپاهیان خود. و در این زمینه از نوامیس و دخترهای خود نیز استفاده می‌کرد و وعده ازدواج با دخترهای خود را می‌داد و به این طریق دخترهای خود را در خدمت جاه‌طلبی خویش قرار می‌داد و در بعضی از موارد نیز چند نوع رشوه بکار می‌برد تا اگر طرف مقابل ضعف اقتصادی دارد و طالب مالی است، از ناحیه ثروت تطمیع شود و اگر ریاست طلب و جاه طلب است از ناحیه مقام او را به زانو درآورد و اگر با تمایل جنسی بتوان او را به دام انداخت با وعده ازدواج در دام بیفتد.

از آن طرف معاویه به «اشعث بن قیس» و «حجر بن حجر» و «عمر بن حریث» نامه‌هایی نوشته بود که هر کس امام حسن را بکشد دویست هزار درهم و فرماندهی یکی از سپاه خود را به او می‌دهد و یکی از دخترهایش را به او ترویج می‌کند.

در جواب این پیشنهاد نامه‌هایی مبنی بر آمادگی هرگونه همکاری و خیانت به امام برای معاویه رسید. معاویه هم این نامه‌ها را می‌گرفت و برای امام می‌فرستاد تا از این طریق با پیشنهاد صلح

موافقت کند. حضرت پس از آگاهی از نامه‌های خائنانه، از جهت احتیاط و محافظت جان خود از خطرات سپاهیان، از زیر لباس زره پوشید.

از طرفی وقتی اخبار هولناک راجع به سپاهیان پیشرو امام می‌رسید بسیاری از سران سپاه نامه‌هایی می‌نوشتند و از معاویه برای خود و خانواده خود تقاضای امان می‌کردند. مخصوصاً وقتی «عبدالله بن عامر» از راه رسیده و گفته بود که من از سپاه پیشرو هستم و مقاومتی را از آنها مشاهده نکردم و پیشروی معاویه را متذکر شده بود و با این شایعه دروغ به طور کلی اراده جنگ و نبرد را از سربازان و سپاهیان امام سلب کرد.

معاویه پس از این همه نقشه‌های خائنانه، نقشه دیگری برای ایجاد سوءظن به امام پیاده کرد و آن این بود که گروهی مانند «مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالله بن حکم» که در بین سپاهیان افراد قابل اعتمادی بودند را نزد امام حسن (علیه السلام) فرستاد. آنان نزد امام آمدند و پس از چند لحظه بیرون آمدند و بین مردم چنین انتشار دادند:

«به درستیکه خداوند خونها را به واسطه پسر دختر رسول خدا (ص) حفظ نمود و دعوت ما را به صلح اجابت کرد».

هنگامی که خوارج و گروهی از سپاهیان جاه طلب این سخن را از آنان شنیدند جای هیچ‌گونه تردید برای آنها باقی نماند و بدون تحقیق بنا به ظاهری که داشتند فوراً یقین کردند و بدین جهت به امام (علیه السلام) شورش کردند و به خیمه امام ریختند و آنچه در آنجا بود همه را به غارت بردند و خونس را مباح دانستند و در صدد قتل امام برآمدند. و پستی و عصیان خود را نسبت به امام بروز دادند.

اینجا کم‌کم واقعیت افرادی که در ظاهر به صورت یاوران امام و جزء سپاهیان، دور امام جمع شده بودند ولی در باطن از خوارج و یا جزء منافقان بودند و افرادی که دین و شرافت و حیثیت خود را فروخته بودند آشکار شد.

سوء قصدها یکی پس از دیگری ظاهر گردید به طوری که با کمال وقاحت و بی‌شرمی علناً بر سر زبانها امام را تکفیر می‌کردند حتی در برابر امام یکی از خوارج فریاد زد:

« اشركت يا حسن كما اشرك ابوك من قبل »

« ای حسن کافر شدی همانطور که پدرت قبل از تو کافر شد. »

کار بجایی رسیده بود که بارها افراد فریب خورده، تصمیم کشتن امام را گرفتند. یک بار وقتی که امام مشغول نماز بود و عده‌ای مراقب ایشان بودند تیری به طرف حضرت پرتاب شد ولی تیر به خطا رفت و بنابه نقل بعضی تواریخ چون حضرت از زیر لباس زره پوشیده بود تیر در ایشان کارساز نشد.

حال این سؤال پیش می‌آید: که چرا امام حسن (علیه السلام) برای ختنی کردن نیرنگهای معاویه، ایشان هم از دسیسه‌هایی مانند او استفاده نمی‌کرد؟ تا حکومت خود را حفظ و پایه‌های حکومت اموی را متزلزل سازد.

پاسخ این سؤال روشن است: چرا که نیرنگهای معاویه با قوانین و احکام اسلام و رهبری صحیح جامعه هیچگونه وفق نداشت معاویه دروغ می‌گفت و خیانت می‌کرد بدون علت قتل و عام می‌کرد و نفاق و دورویی را تشویق می‌کرد، بیت‌المال مسلمین را در راه هوی و هوس و اهداف شیطانی خود صرف می‌نمود و در حقیقت، تمام قوانین اسلام و اخلاق و فضیلت انسانی را برای بدست آوردن حکومت نقض می‌کرد. و این همان مطلبی بود که خود صریحاً پس از مسلط شدن بر اوضاع و بدست

گرفتن حکومت کلیه مسلمانان بر آن تأکید کرد و در خطبه‌ای اعلام کرد که من برای نماز و روزه و زکات و حج با شما جنگ نکردم من برای این با شما جنگ کردم تا بر شما حکومت کنم.

در منطق معاویه همه چیز برای رسیدن به ریاست و حکومت است. اما در منطق اسلام حکومت، برای تحقق بخشیدن و اجرای احکام اسلام است. و حاکم اسلامی باید خود، الگوی تمام نمای اسلام و انسانیت و دارای عالیترین مقام اخلاق و فضیلت و تقوی باشد تا بتواند نقش رهبری جامعه اسلامی را بر عهده بگیرد و پیروان خود را به آن دعوت کند.

در منطق امام و پیشوایان دین، حکومت و ریاست خود به خود، ارزش و اصالت ذاتی ندارند و جزء مزایای زودگذار دنیای مزموم هستند. آنچنانکه از کلام امیرالمؤمنین در بخشهای مختلف نهج البلاغه استفاده می‌شود. که حکومت را در صورتی مفید می‌داند که حق را گرفته و باطل را از بین ببرد. بنابراین امام حسن (علیه السلام) زمانی می‌تواند امام و رهبر شایسته باشد که از معاویه پیروی ننموده و مانند او نیز نباشد که رشوه داده و دروغ بگوید و از هر خیانتی باکی نداشته باشد.

به همین خاطر بود که امام پس از مشاهده خیانت‌های سپاهیان خود، با آنکه اگر هر کس به جای امام بود دستور قتل و عام سپاهیان خود را صادر می‌کرد اما ایشان برای بیداری و هوشیاری مردم و آنهایی که فریب خورده بودند خطبه‌ای ایراد فرمودند و از راه پند و اندرز وارد شدند:

«وای بر شما مردم، به خدا سوگند که معاویه به وعده‌هایی که در برابر کشتن من داده است عمل نخواهد کرد و من عقیده دارم که اگر دستم را در دست او بگذارم و تسلیم او گردم او نمی‌گذارد به روش و دین جدم عمل نمایم به درستی که من می‌توانم به تنهایی در گوشه‌ای بروم و خدای یگانه را پرستش کنم ولی می‌بینم آن روزی را که فرزندان شما به در خانه‌های اینان ایستاده‌اند

و طلب آب و نانی می کنند و حقی را که خدا برای آنان قرار داده مطالبه می کنند ولی آنها نمی پذیرند و آب و نانشان را نمی دهند».

هر چند امام حسن (علیه السلام) در خطبه خود نتیجه اعمال خائنانه آنان را یادآور شد و به آنان اعلام کرد که این پیکار برای نجات آنان و نسلهای آینده آنها است. ولی سخنان حضرت در دل سپاه آنان اثری نگذاشت. بطوری که وقتی امام بعد از ایراد خطبه به طرف مداین حرکت کرد، هنوز به آنجا نرسیده بود که شخصی از طایفه بنی اسد بنام «جراح بن سنان» به طرف امام آمده و گفت:

« الله و اکبر اشركت يا حسن کما اشرك ابوک من قبل».

و با شمشیری که در دست داشت ضربه‌ای سخت بر امام وارد ساخت و در اثر این ضربه، خون زیادی از بدن مبارک امام رفت بطوری که امام بر روی زمین افتاده فوراً ایشان را به مدائن برگردانده و تحت مداوا قرار دادند.

با این وضع آشفته‌ای که از هر طرف امام (علیه السلام) را تهدید می کرد معلوم بود که امام نمی تواند هدف خود را دنبال نماید و در چنین شرایطی که خطر داخلی منافقان بیش از همه چیز بود نمی توانست با دشمن مبارزه نماید. چون در صورتی که امام (علیه السلام) با معاویه روبرو می شد، سپاه امام، خود به تحریک سران قوم به طرف امام هجوم می آوردند تا او را گرفته و تحویل معاویه دهند و به آمال و آرزوهای مادی خود برسند و آن حقیقتی بود که امام آنرا آشکارا فرمود:

«و الله لو قاتلت معاویه لا خذوا بعُنُقی حتی یدفعونی علیه سلماً»

«بخدا سوگند اگر با معاویه جنگ کنم یاران مرا گرفته و تسلیم معاویه خواهند کرد».

در این صورت عاقبت کار از دو حال خارج نبود. یا معاویه او را به عنوان آشوبگر و خونریز معرفی می نمود و به انتقام خونهای ریخته شده شیعیان امام را نیز قتل و عام می کردند. در این صورت خون امام به هدر رفته و نتیجه ای از آن گرفته نمی شد.

و دلیل تبلیغاتی قوی برای ایجاد روح دشمنی نسبت به خاندان اهل بیت بدست معاویه می افتادومی گفتند که اینان خاندانی آشوبگروفتنه جو هستند و برای رسیدن به مطامع سیاسی و ریاست، خود و پیروان خود را به کشتن دادند بنابراین باید برای همیشه با آن مبارزه کرد و آنان را سرکوب نمود.

حال اگر امام حسن (علیه السلام) و خاندان بنی هاشم و شیعیانی که در مکتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) تربیت شده اند از بین می رفتند دیگر حتی قدرت ضعیفی برای پاسداری از اسلام در برابر معاویه نیز وجود نداشت و معاویه می توانست از میدان وسیعی بدون مانع به آمال و آرزوهای خود جامه عمل بپوشاند و اصل رسالت و وحی را تکذیب کند و حکومت اسلامی را به سلطنت موروثی در خاندان خود تبدیل کند و همه مقدسات و معنویتها را پایمال کند و زحمات و رنجها و خونهای ریخته شده از خاندان رسالت برباد رود و این حقیقت تلخی بود که برای هیچ امامی قابل تحمل نبود. بلکه هر امامی که به این مرحله میرسید مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) از امر مقام ولایت خود در ظاهر صرفنظر می کرد تا اصل اسلام محفوظ بماند و به آن صدمه ای نرسد. بعلاوه در صورتی که امام در این مرحله قیام می کرد و کشته می شد سرنوشت حضرت، شبیه عثمان می شد. وحتی وهیچگونه سودی به جامعه اسلامی نداشت.

معاویه در صورتی که از کشتن امام و شیعیان نیز صرفنظر می کرد باز از دو حال خارج نبود:

- یا آنان را به عنوان اسیر می گرفت و برده خود می ساخت.

– یا بر آنان منت می گذاشت و آنها را آزاد می ساخت.

که هردو، در صورت ادامه جنگ عاقبت ذلت بار و ننگ آوری داشت و برای امام شایسته و قابل تحمل نبود. از این رو ادامه جنگ در هیچ صورت نتایج خوبی نمی داشت و مصلحت تنها در کنار آمدن و صلح با معاویه بود.

اما امام باز برای صلح نیز با مردم مشورت فرمودند و برای اینکه بر آنها اتمام حجت شود خطبه ای را ایراد فرمودند و در این خطبه نخست راجع به اراده و تصمیم امام بر ادامه جنگ سخن گفتند. که ما با قاطعیت در حتمی بودن این جنگ به راه افتادیم. سپس درباره روحیه سپاه سخن گفتند که ما از ابتدا در هدف باهم اتحاد و صمیمیت داشتیم. ولی طولی نکشید که عوامل درونی و بیرونی این اتحاد را دگرگون ساخت و به عداوت و دشمنی کشانید.

سپس فرمودند ما در سر دوراهی هستیم یا باید تن به ذلت و خواری و ظلم بدهیم و صلح کنیم. و یا برای کشته شدن در راه خدا آماده نبرد باشیم.

امام حتی در لحظات حساس و بحرانی خود، عواقب ذلت بار تسلط معاویه را بر آن مردم گوشزد می کرد. تا شاید روح انسانی و فتوت و مردانگی در آنها دمیده شود و کسانی که خود فروخته و قلباً تسلیم معاویه شده بودند از راه خود باز گردند. ولی متأسفانه مردمی که عاری از معنویت و تقوی بودند در خاتمه سخنان امام فریاد زدند:

« البقیه، البقیه : ما زندگی می خواهیم، ما زندگی می خواهیم.»

بنابراین اگر امام حسن (علیه السلام) تن به صلح داد چاره‌ای جز این نداشت چنانکه طبری

و عده‌ای از دیگر مورخان می‌نویسند:

« حسن بن علی موقعی حاضر به صلح شد که یارانش از گرد او پراکنده شده بودند و وی را تنها گذاشته بودند».

حال در این قسمت لازم است بطور مختصر عمل و انگیزه‌های صلح را از زبان خود امام

حسن (علیه السلام) بشنویم که علت آنرا از روایات مختلف می‌توان بدست آورد.

در قسمتی از روایات به طول سربسته و اجمال علت این کار امام (علیه السلام) را وظیفه الهی

آن حضرت، که مأمور به اجرای آن بود ذکر کرده‌اند.

شیخ صدوق Ψ در کتاب علل الشرایع از ابی سعید عقیصا روایت کرده که وقتی علت صلح را

از ایشان پرسیدند امام در پاسخ فرمودند:

« الست الذی قال رسول الله (ص) لی ولأخی: الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا؟

قلت: بلی.

قال: فأنا إذن امام لو قمت و انا امام. إذا قعدت یا با سعید عله مصالحتی لمعاویة عله مصالحه رسول

الله (ص) لبنى ضميره وبنى اشجع و لاهل مکه حین انصرف من الحدیبیة اولئک کفار بالتنزیل و معاویة

و اصحابه کفار بالتاویل.

یا باسعید اذا كنت اماماً من قبل الله تعالى ذكره لم يجب ان يُسْفَه رأی فیما اتیته

من مُهادتِه و إن كان وجه الحِکْمَةِ فیها أتیته مُلتَبِساً .

(علل الشرایع ص ۲۰۰)

« آیا من نیستم که رسول خدا (ص) درباره من و برادرم حسین (علیه السلام) فرمود: حسن و حسین

هر دو امام هستند چه قیام کنند و چه قعود؟

گفتم بلی.

فرمود: پس اکنون من امام و رهبرم چه قیام کنم و چه نکنم. ای ابوسعید علت مصالحه من با معاویه

همان علت مصالحه‌ای است که رسول خدا(ص) بابنی ضمیره و بنی اشجع و مردم مکه در

بازگشت از حدیبیه کردند. آنان کافر بودند به تنزیل (ظاهر صریح آیات) قرآن و معاویه و اصحاب او

کافرند به تأویل (باطل آیات) قرآن.

ای ابا سعید وقتی من از جانب خدا امام هستم نمی‌توان مرا در کاری که کرده‌ام چه صلح و چه

جنگ تخطئه کرد گرچه سرّ کاری که کرده‌ام برای دیگران روشن نیست».

در ادامه حدیث می‌فرماید که آیا خضر را ندیدی که وقتی کشتی را سوراخ کرد و آن پسر را کشت و

آن دیوار را به پا داشت کار او مورد اعتراض موسی (علیه السلام) قرار گرفت. چون سرّ آن را

نمی‌دانست تا وقتی که علت را به او گفت راضی گشت. و همین گونه است کار من که شما به خاطر

اینکه سرّ کار ما را نمی‌دانید مرا هدف اعتراض قرار داده‌اید. در صورتی که اگر این کار را نمی‌کردم

احدی از شیعیان بر روی زمین باقی نمی‌ماند و همه را می‌کشتند:

« و لو ما آتیت لما ترک من شیعتنا علی وجه الارض احد الاقتل »

البته روایات متعدد دیگری نیز از «زیدبن وهب، سلیم بن قیس هلالی، علامه قندوزی از علمای

اهل سنت»، در کتاب ینابیع الموده و روایتی از سید مرتضی Ψ که از حجر بن عدی نقل فرموده‌اند که

هرکدام به نوعی در ارتباط با صلح از امام سؤال کرده و یا حضرت را مورد اعتراض قرار داده‌اند که

امام به آنها علل این صلح را بیان فرموده است که به تعدادی از آن اشاره شد.

اما بحثی که در این قسمت لازم است ذکر شود تا همگان بیشتر به بصیرت و آگاهی امام پی ببرند این است که صلح امام حسن (علیه السلام) باعث و زمینه ساز قیام عظیم عاشورا گردید. یعنی اینکه گویی این دو امام به منظور روشن کردن ماهیت ضد اسلامی حکومت اموی و بیدار کردن مردم از غفلت بر سر یک برنامه متفقاً تصمیم گرفته بودند که هر یک نقشی را ایفا کنند. منتها نقش امام حسن (علیه السلام) نقش صبر و استقامت و ... و نقش امام حسین (علیه السلام) نقش انقلاب و قیام مردانه، تا از این دو نقش، یک تاکتیک کامل در راه هدف واحد به وجود آید.

انعقاد صلح و نیرنگهای معاویه

پس از انعقاد پیمان صلح بین امام (علیه السلام) و معاویه، مردم انتظار داشتند تا مواد پیمان نامه صلح طی یک سخنرانی به اطلاع عموم مردم رسانده شود تا هیچ گونه جای شک و تردید در آن نباشد. اما برخلاف انتظار مردم، وقتی معاویه بر فراز منبر رفت، تمام مواد پیمان نامه را رد کرد و گفت:

«آگاه باشید هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی (علیه السلام) بسته ام زیر پاهای من است و هیچ گونه ارزشی ندارد».

بدین ترتیب معاویه از تمام تعهدات خود سرباز زد و آن پیمان را آشکارا نقض کرد. معاویه به دنبال اعلام این سیاست، نه تنها تعدیلی در روش خود به عمل نیاورد بلکه بیش از پیش بر جنایات خود افزود. او بدعت اهانت بر ساحت مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیش از گذشته رواج داد و عرصه زندگی را بر شیعیان و یاوران بزرگ و وفادار علی (علیه السلام) فوق العاده تنگ ساخت. شخصیت بزرگی همچون «حجر بن عدی» و عده‌ای از رجال بزرگ اسلامی را به قتل

رسانید و کشتار و فشار، در مورد یاران امام (علیه السلام) افزایش یافت. به طوری که شیعیان یا زندانی بودند و یا متواری می شدند و یا دور از خانه و کاشانه خود در خفقان و در محیط فشار به سر می بردند.

مردم که به سبب تحمل جنگهای متعدد از جنگ خسته و بیزار بودند و به پیروی از رؤسای خود و تحت تاثیر تبلیغات و وعدهای فریبنده عمال معاویه دل به صلح و سازش بسته بودند، لازم بود بیدار شوند و متوجه گردند که به خاطر اظهار ضعف از تحمل عواقب جنگ، و فریفتگی به وعدههای معاویه، و پیروی کورکورانه از رؤسای خود، چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند! و این ممکن نبود مگر آنکه به چشم خود آثار و عواقب شوم و خطرناک عمل خود را می دیدند.

بعلاوه لازم بود مسلمانان عملاً با چهره اصلی حکومت اموی آشنا شده و به فشارها، محرومیتها، تعقیبهای مداوم، و خفقانهایی که حکومت اموی به عمل می آورد، پی ببرند.

در حقیقت آنچه لازم بود امام حسن (علیه السلام) و یاران صمیمی او در آن برهه حساس از تاریخ انجام دهند، این بود که این واقعیتها را بی پرده بر همگان مکشوف سازند و در نتیجه، عقول و افکار آنها را برای درک و فهم این حقایق تلخ، و قیام و مبارزه بر ضد آن، آماده سازند.

بنابراین اگر امام مجتبی (علیه السلام) صلح کرد، نه برای این بود که شانه از زیر بار مسئولیت خالی کند، بلکه برای این بود که مبارزه را در سطح دیگری شروع کند. اتفاقاً حوادثی که پس از انعقاد پیمان صلح به وقوع پیوست به این مطلب کمک کرد و عراقیان را سخت تکان داد.

«طبری» می نویسد: معاویه (پس از صلح) در «نخيله» اردو زد. در این هنگام گروهی از خوارج بر ضد معاویه قیام کرده و وارد شهر کوفه شدند. معاویه یک ستون نظامی از شامیان را به جنگ آنها فرستاد.

خوارج آنها را شکست دادند. معاویه به اهل کوفه دستور داد خوارج را سرکوب سازند، و تهدید کرد که اگر با خوارج نجنگند، در امان نخواهند بود!»

بدین ترتیب مردم عراق که حاضر به جنگ در رکاب امیرالمؤمنین و حسن بن علی (علیه السلام) نبودند، از طرف معاویه که دشمن مشترک آنها و خوارج بود، مجبور به جنگ با خوارج شدند! و این نشان داد که در حکومت معاویه هرگز به صلح و آرامشی که آرزو میکردند نخواهند رسید.

علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دراز مدتی را که باید اسم آنرا برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، برضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هر امتیازی در زندگی ساقط کرد. معاویه از یک طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آنها را قطع کرد.

«ابن ابی الحدید»، دانشمند مشهور جهان تسنن، می نویسد:

« شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند. بنی امیه دستها و پایهای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند، بریدند. هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر (ص) بود، زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، و یا خانه‌اش را ویران کردند».

شدت فشار نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی (علیه السلام) از اتهام به کفر و بی‌دینی بدتر شمرده می‌شد! و عواقب سخت تری به دنبال داشت.

در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) شمرده می‌شد.

این حوادث، مردم عراق را به سختی تکان داد و آنها را از سستی و رخوت بیرون آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی آشکار نمود. در همان حال که رؤسای قبائل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن (علیه السلام) بهره‌مند می‌شدند و از بذل و بخششهای معاویه برخوردار می‌گشتند، مردم عادی عراق کم کم به ماهیت اصلی حکومت بیدادگر و خود کامه معاویه که با پای خود به سوی آن رفته و به دست خود آنرا تثبیت کرده بودند، پی می‌بردند.

امام مجتبی (علیه السلام) تمام این حوادث را پیش بینی میکرد. او بخوبی می‌دانست که اگر زمام امور مسلمانان به دست بنی امیه بیفتد، سرنوشت تاریکی در انتظار آنان و مخصوصاً شیعیان خواهد بود. ولی مسلمانان تا روزی که خود با این حوادث تلخ، رودررو قرار نگرفته بودند، پی به اهمیت قضیه نمی‌بردند. آنان هنگامی که با این حوادث مواجه شدند تازه متوجه شدند که فرصت را از دست داده‌اند و دانسته یا ندانسته مقدمات فلاکت و بدبختی خود را فراهم ساخته‌اند.

مردم عراق هرگاه به یاد زندگانی در روزگار علی (علیه السلام) می‌افتادند ناراحت شده و از آن سستی که در حمایت از علی (علیه السلام) نشان داده بودند، اظهار پشیمانی می‌نمودند و نیز از صلحی که میان ایشان و مردم شام اتفاق بود، سخت پشیمان بودند. آنان چون به یکدیگر می‌رسیدند همدیگر را سرزنش می‌کردند و از یکدیگر می‌پرسیدند که چه خواهد شد و چه باید کرد؟

هنوز چند سالی نگذشته بود که نمایندگان کوفه میان آن شهر و مدینه برای دیدار حسن بن علی و گفتگو با او و شنیدن سخنان وی به رفت و آمد پرداختند.

بنابراین می‌توان گفت دوران صلح امام حسن (علیه السلام) دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می‌رفت تا روز موعود، روزی که جامعه اسلامی

آمادگی قیام داشته باشد، فرا رسد. زیرا روزی که امام حسن (علیه السلام) صلح کرد هنوز اجتماع به آن مرحله از درک و بیش نرسیده بود که هدف امام را تأمین کند. آن روز هنوز جامعه اسلامی اسیر زنجیرهای آمال و آرزوها بود؛ آمال و آرزوهایی که روح شکست را در آنها تزریق کرده بود. از این رو هدفی که امام حسن (علیه السلام) تعقیب میکرد این بود که افکار عمومی را برای قیام بر ضد حکومت اموی آماده کند و به مردم فرصت دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و ماهیت حکومت اموی پی ببرند، به ویژه اینکه اشارتهایی که امام مجتبی (علیه السلام) به ستمگریها و جنایات حکومت اموی و زیر پا گذاشتن احکام اسلام می نمود، افکار مردم را بیدار میکرد.

پس از شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) که حسین بن علی (علیه السلام) امامت را عهده دار شده بود، خبر جنایتهای معاویه بلافاصله در مدینه طنین افکند و محور بحث در اجتماعاتی گشت که حسین بن علی (علیه السلام) با شرکت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامی تشکیل می داد.

برای نمونه ، هنگامی که معاویه «حجر بن عدی» و همراهان او را کشت، عده ای از بزرگان کوفه نزد حسین (علیه السلام) آمده جریان را به حضرت خبر دادند و پخش این خبر موجی از نفرت در همه افراد با ایمان برانگیخت.

این مطلب نشان می دهد که در آن هنگام جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می گرفت که مبلغین و عوامل مؤثر آن ، همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن (علیه السلام) بودند که حضرت، با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با تذکر جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح قیام را در دل های مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد!

چرا صلح؟ چرا قیام؟

بحثهای پیشین، راز و رمز صلح امام مجتبی (علیه السلام) را روشن ساخت، ولی در اینجا، جای یک سؤال باقی است و آن این است که چرا امام حسن (علیه السلام) صلح کرد ولی امام حسین قیام کرد؟ اگر صلح، کار درستی بود، چرا امام حسین (علیه السلام) با یزید صلح نکرد؟ و اگر قرار بر جنگ بود، چرا امام حسن نجنگید؟

پاسخ این سؤال را باید در اوضاع و شرایط متفاوت زمان این دو امام بزرگ، و نحوه رفتار و شخصیت معاویه و یزید اشاره کنیم:

۱- فریبکاریهای معاویه

معاویه در دوران حکومت خود، با نقشه ها و سیاستهای عوام فریبانه خود، همواره سعی می کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد.

او از اینکه افکار عمومی، انحراف وی را از خط سیر صحیح سیاست اسلامی بفهمد، جلوگیری میکرد. گرچه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی پیرایه اسلامی ساخته، و جامعه اسلامی را به یک جامعه غیر اسلامی تبدیل کرده بود، ولی با وجود اینها ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ میکرد، مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می نمود، پرده ها را نمی درید و در دربارش پاره ای از مقررات اسلامی مراعات می شد و نمی گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه عوض شود. او بخوبی درک می کرد که چون بنام دین و خلافت اسلامی، بر مردم خلافت می کند، نباید علناً مرتکب کارهایی بشود که مردم آنرا مبارزه با دین - همان دینی که وی بنام آن بر آنان فرمانروایی میکرد - تلقی نمایند، بلکه همیشه به اعمال خود رنگ دینی می داد تا با

مقامی که داشت سازگار باشد و آن دسته از کارها را که توجیه و تفسیر آن طبق موازین دینی مقدور نبود، در خفا انجام میداد.

بعلاوه معاویه، در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق العاده‌ای داشت و مشکلات را به شیوه‌های مخصوصی حل می کرد که فرزندش یزید فاقد مهارت در بکارگیری آنها بود، و همین دو موضوع، پیروزی در قیام و تأثیر مثبت شهادت در زمان حکومت معاویه را

مورد تردید قرار می داد، زیرا در این شرائط، افکار عمومی درباره قیام و انقلاب ضد اموی داوری صحیحی نبود و موج نفرت مردم نسبت به حکومت بنی امیه برانگیخته نمی شد، چون هنوز افکار عمومی به میزان انحراف معاویه از اسلام آشنا نبود و به همین جهت، عناصر ناآگاه، جنگ حضرت مجتبی (علیه السلام) را با معاویه بیشتر یک اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و حکومت به شمار می آوردند، تا قیام حق در برابر باطل!

شهادت در این چنین شرایطی به پیشبرد مقاصد نهضت کمک نمی کرد، بلکه افکار عمومی درباره آن دستخوش اشتباه میگردید و حقیقت لوث می شد.

قرائن تاریخی نشان می دهد که اگر امام با سپاه سست عنصری که دور او را گرفته بودند برمی خواست و میان خود و معاویه شمشیر می کشید، او را به زودی به عنوان یک شهید قهرمان، نمی کشتند، بلکه او را اسیر می کردند! معاویه می خواست ننگی را که او و خاندانش از دست سربازان اسلام دیده بودند، و روزی به دست سربازان سلحشور اسلام اسیر شده بودند، از طریق اسیر کردن یکی از بزرگان آل محمد (ص) جبران کند.

پس امام در صورت شکست خوردن، بصورت شهیدی قهرمان - همانند عاشورا - کشته نمی‌شد، بلکه او به دست معاویه گرفتار می‌شد و سرانجام به گونه‌ای نامعلوم تلف می‌گشت. و این، یکی از زیانهای بزرگ بود که در آن روز متوجه موضع حق می‌شد.

شاید به همین دلیل حسین بن علی (علیه السلام) پس از شهادت برادر بزرگوار خود، در مدت ده سال آخر حکومت معاویه، یعنی تقریباً از سال ۵۰ تا ۶۰ هجری قیام نکرد، بلکه در انتظار فرصت مناسب، روز شماری می‌نمود و به آماده ساختن افکار عمومی اکتفا می‌ورزید، زیرا اگر در آن زمان قیام می‌کرد، معلوم نبود بازتاب آن در جامعه اسلامی چگونه خواهد بود. و در افکار عمومی چگونه انعکاسی خواهد یافت؟

اما این مطلب در مورد یزید درست برعکس بود زیرا یزید نه تنها پختگی و تدبیر و سیاست پدر را نداشت، بلکه از رعایت ظواهر اسلام نیز که می‌خواست به نام آن بر مردم حکومت کند، فرسنگها دور بود. یزید جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر و فاقد دور اندیشی و احتیاط بود. او فردی بیخرد، متهور، خوشگذران، عیاش و دارای فکر سطحی بود.

یزید که پیش از رسیدن به حکومت اسیر هوا و هوسها و پایبند تمایلات افراطی بود، بعد از رسیدن به حکومت نیز نتوانست حداقل مثل پدر ظواهر اسلام را حفظ کند، و خود را ولو به ظاهر، فردی دیندار و با ایمان معرفی نماید.

یزید از لحاظ سیاسی آنقدر ناپخته بود که ماهیت اصلی حکومت بنی امیه را که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، کاملاً به مردم نشان داد.

این پرده‌دریها و بی‌بندوباریهای یزید برای همه ثابت کرده بود که وی به کلی فاقد شایستگی و لیاقت برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی است. بنابراین مزدوران حکومت بنی امیه نمی‌توانستند قیام حسین (علیه السلام) را در افکار عمومی متهم و آلوده سازند، زیرا مردم به چشم خود، رفتار یزید را که کوچکترین تناسبی با موازین دینی و تعالیم مذهبی نداشت، می‌دیدند، و همین رفتار یزید در افکار عمومی، مجوز خوبی برای قیام، جهت واژگون ساختن چنین حکومتی به شمار می‌رفت.

در چنین شرایطی مردم، قیام حسین بن علی (علیه السلام) را قیام فرزند پیامبر (ص) برضد حکومت باطل به منظور حفظ اسلام تلقی می‌کردند، نه اختلاف سیاسی یا کشمکش بر سر تصاحب مقام و قدرت!

علت دیگر قیام امام حسین (علیه السلام) را باید در بیداری افکار عمومی پس از صلح امام حسن (علیه السلام) جستجو کرد.

چرا که :

- تجاوز مکرر معاویه به حقوق مسلمانان
- حملات و شبیخونهای پی‌درپی نظامیان خشن و ستم پیشه معاویه بر مناطق مختلف اسلامی
- کشتن و آزار مردم بیگناه
- نقض پیمان صلح
- بیعت گرفتن برای ولیعهدی یزید
- بالاخره مسموم ساختن امام مجتبی (علیه السلام)

از جمله مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف کرد.

این حوادث موجب همبستگی و فشرده‌گی هر چه بیشتر صفوف شیعیان و تقویت جبهه ضد اموی شد و بتدریج زمینه نهضت و قیام حسینی را فراهم ساخت.

بدین ترتیب جامعه اسلامی به قدر کافی چهره حقیقی حکومت اموی را شناخت و طعم تلخ شکنجه‌های آن را چشید و از انواع ظلمها و تجاوزهای این حکومت به حقوق مسلمانان آگاه شد و ماسکی که این حکومت در ابتدای زمامداری معاویه بر چهره خود زده بود کنار رفته مردم با قیافه اصلی آن آشنا شدند. و در نتیجه با مرگ معاویه و رشد و آگاهی جامعه اسلامی تمام عواملی که در زمان وی مانع تحقق یک قیام پیروزمند بود، برطرف شد و راه قیام بر ضد حکومت اموی کاملاً هموار گردید و در این موقع بود که حسین بن علی (علیه السلام) ضربت قاطع را بر پیکر حکومت فاسد بنی امیه وارد ساخت و آن قیام بزرگ و بی نظیر را پی‌ریزی نمود.

امام حسین (علیه السلام) در واقع دنباله برنامه برادر خود را گرفت، زیرا امام حسن مجتبی (علیه السلام) با کمال شهامت، خرده‌گیریهای کوتاه فکran و عناصر فراطی را تحمل کرد و با امضای قرارداد صلح، که ناشی از شناخت واقعیت‌های زمان بود، بتدریج زمینه انقلاب را فراهم ساخت و افکار عمومی را آماده نمود و آنگاه که زمینه کاملاً آماده شد، حسین بن علی (علیه السلام) ابتکار عمل را در تهاجم به کانون فساد به دست گرفت.

این دو برادر دو رویه یک رسالت بودند که وظیفه و کار هر یک در جای خود و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خود گذشتگی، درست معادل و هم‌وزن دیگری بود.

امام حسن (علیه السلام) از بذل جان خود دریغ نداشت، و حسین (علیه السلام) در راه خدا جانبازتر از حسن (علیه السلام) نبود. چیزی که هست، حسن، جان خود را در یک جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد، حسنی بود. زیرا این امام حسن (علیه السلام) بود که در واقع شالوده نهضت عاشورا را ریخته و آن را به ثمر رساند.

به خاطر همین بود که امام حسن (علیه السلام)، فقط سنگر مبارزه را تغییر داد، به عبارت دیگر تغییر جای داد نه تغییر جهت. مانند کسی که در وسیله‌ای در حال حرکت نماز بخواند و روبه قبله باشد، این نمازگزار با تغییر مرکوب تغییر وضع و جای می‌دهد نه تغییر جهت (که رو به قبله بودن است). قبله مردان خدا همواره مبارزه با باطل بوده است، چه از میدان عاشورا، چه از درون کوچه‌ها و محله‌های کوفه و مسجد مدینه، چه از زندان بغداد و...

با توجه به این حقایق، می‌توان گفت که اگر حسین بن علی (علیه السلام) در شرائط تاریخی برادر گرامیش قرار می‌گرفت، همان کار را می‌کرد که امام حسن (علیه السلام) کرد و بالعکس، اگر امام حسن (علیه السلام) در زمان امام حسین (علیه السلام) بود برنامه او را در پیش می‌گرفت. زیرا این دو امام بزرگ با توجه به اوضاع و شرایط خاص زمان خود، رسالت تاریخی خویش را انجام دادند.

...

{والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته }

پایان

فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام)

صلح امام حسن (علیه السلام) یکی از مهمترین مسائلی است که پیامدهای گوناگونی در قرنهای مختلف در پی داشته است. این مرحله از زندگانی این امام همام یکی از جانکاه‌ترین و دشوارترین و در عین حال حساسترین دوران زندگانی ایشان است. اقدام قهرمانانه آن حضرت در صلح با معاویه و تشخیص تکلیف مهم الهی در آن برهه مهم زمانی با پیامدها و اعتراضات و تفسیرهای مختلف و خرده‌گیریهای دوستان کوتاه‌بین و دشمنان مغرض در طول قرنهای گذشته و حال به دنبال داشته و مورخان آن را بعنوان یکی از حوادث مهم تاریخی ثبت کرده‌اند.

در این تحقیق سعی کرده‌ایم تا علل و انگیزه‌های صلح و همچنین پیامدهایی که از این صلح حاصل مسلمانان گشته (و چه بسا این صلح زمینه را برای یک جنگ پیروزمندانه فراهم ساخت و زمینه ساز قیام عاشورا گردید) را توضیح دهیم.

همانطور که می‌دانیم امام حسن طبق دستور خداوند، دومین پیشوای مسلمانان بوده و هدایت و رهبری جامعه اسلامی از بر عهده دارد. ایشان از لحاظ مکارم اخلاقی بسیار مورد زبانزد عام و خاص بوده و باتوجه به شباهتهای روحی و جسمانی که به پیامبر ع داشته، بیشتر مورد علاقه مردم بود.

حضرت دارای شجاعت و فداکاری فوق العاده‌ای بود ایشان دائماً در جنگهای مختلف در زمان رسول خدا ع و امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرکت می‌کردند به طوری که یک بار امام علی به یاران خود فرمود تا امام حسن و امام حسین را ادامه جنگ باز دارند تا نسل پیامبر از بین نرود.

اما حال باید ببینیم با این همه شجاعتی که حضرت داشتند چه عاملی باعث شد تا امام (علیه السلام) با معاویه صلح کند.

پس از شهادت علی (علیه السلام) مردم و اکثر مناطق عراق، ایران، حجاز و یمن با امام حسن بیعت کردند. با قرار گرفتن امام در مسند حکومت، نگران تازه‌ای برای معاویه بوجود آمد که منجر شد تا معاویه جلسات مختلف سری را با وزیران و همراهان خود تشکیل دهد و نقشه‌هایی را برای صلح با امام پی ریزی نمایند. چون معاویه به خوبی می‌دانست که امام همان راه پدرش را ادامه خواهند داد. و از طرفی هیچ گونه نقطه ضعفی از ایشان نداشت تا با نام دین با او مبارزه کند. بنابراین چاره‌ای نبود مگر اینکه امام را مجبور به صلح نماید.

میان امام و معاویه چندین نامه رد و بدل شد که هر کدام دیگری را به بیعت با خود دعوت می‌کرد. امام در نامه‌های مختلفی از معاویه دعوت به بیعت کرده و متذکر شده است در صورت عدم پذیرش بیعت، به سوی او جهت جنگ خواهد آمد.

اما معاویه که فقط دنبال حکومت و ثروت خویش بود هیچ کدام از نامه‌های امام در وی اثری نداشت. بطوری که چندین نفر جاسوس را به مناطق مختلف فرستاد تا اولاً تصمیمات حکومت جدید کوفه و عکس العمل مردم نسبت به امام را به وی خبر دهند.

ثانیاً افرادی را برای ارباب و ترساندن مردم انتخاب شود تا قدرت و نیروی ارتش او را هر چه بیشتر در اذهان مسلمانان بزرگ جلوه دهد و آنها را تهدید به قتل و عام نماید.

ثالثاً نامه‌هایی به رؤسای قبایل فرستاده شده و به همه آنها قول مساعد داده شود تا در صورت همکاری با معاویه هم در امان بوده و هم پول و مقام و منسب در اختیار آنان قرار خواهد گرفت.

در ادامه بحث خواهیم دید که این سه روش تا چه حد در انعقاد صلح اثر بسزایی داشته است.

عوامل صلح

سیاست خارجی :

یکی از عوامل صلح سیاست خارجی آن زمان بود. یعنی وقتی خبر لشکر کشی معاویه و امام به امپراطوری روم شرقی رسید آنها فکری کردند که این بهترین فرصت است تا به هدفهای خود سامان بخشند و انتقام شکستهای سختی که از مسلمانان خورده بودند را بگیرند. به همین خاطر آماده حرکت برای نابودی اسلام شدند که معاویه برای حفظ موقعیت خود با پرداخت غرامت سنگین، تسلیم آنان شد.

به همین خاطر اگر جنگی بین امام و معاویه صورت می گرفت این جنگ به سود هیچ کدام از آنان نبود بلکه پیروز میدان امپراطوری روم شرقی می شد.

سیاست داخلی :

وقتی خبر حمله معاویه به امام (علیه السلام) و مردم عراق رسید سپاهی عظیم در نخیله تشکیل و در جهت مقابله با معاویه آماده شدند.

امام ۱۲ هزار نفر از سربازان خود را با فرماندهی عیدالله بن عباس بعنوان سپاه پیشرو برای مقابله با معاویه فرستاد. اما با پیشنهادات فریبنده معاویه، فرمانده لشکر به همراه ۸ هزار نفر به امام خیانت کرده و به سوی معاویه گریختند. که از جهت روحی تأثیر سوء بسزایی در بین سپاهیان گذاشت. از طرفی جاسوسان معاویه در نخیله شایعه کرده بودند که سپاه پیشرو امام همگی شکست خورده تسلیم معاویه شده اند. از آن طرف هم به سپاه پیشرو امام نیز شایع کرده بودند که امام و پیروان

وی با معاویه صلح نموده است و وانمود می‌کردند که خود را بی‌جهت به کشتن ندهید. از طرفی دیگر رؤسای قبایل نامه‌های متعددی جهت حمایت خود و قبیله خود از معاویه به سوی وی فرستاده و اعلام کردند حاضرند تا دست بسته امام را تحویل معاویه دهند.

اما عامل دیگر صلح، مسائل داخلی جامعه بود چرا که سپاه امام دارای یک جبهه قوی و نیرومند و یکدل نبودند. زیرا جنگهایی که در زمان امیرالمؤمنین انجام شده بود یک نوع خستگی از جنگ را در بین سپاهیان امام بوجود آورده بود. چرا که در طول مدت خلافت امیرالمؤمنین، مسلمانان اسلحه بر زمین نگذاشته بودند. و از طرفی هم این جنگ، جنگ با بیگانگان نبود بلکه با افرادی بود که تا دیروز از برادران دینی خویش محسوب می‌شدند.

از طرفی دیگر سپاه امام یک جامعه فشرده و متشکل نبود. هرچند تعداد نفرات سپاهیان به بیش از چهل هزار نفر می‌رسید. اما چون این سپاه از گروههای مختلف و با عقیده‌های مختلف دور امام جمع شده بودند که گاه هیچگاه تناسبی با یکدیگر نداشتند بدین جهت زیاد مورد وثوق نبودند.

- گروهی شیعیان و یاران اصلی و با وفای امام (علیه السلام) محسوب می‌شدند که تعداد آنها نسبت به سایر گروهها کمتر بود.

- گروهی که گرفتار جمود و انحراف عقیده بودند، خوارج نام داشتند که اکثریت سپاه امام را تشکیل می‌دادند. البته علت همکاری آنان دوستداری اهل بیت (علیه السلام) نبود بلکه از طریق امام می‌خواستند معاویه که دشمن سرسخت آنان بود را از بین ببرند سپس نوبت به امام حسن (علیه السلام) می‌رسید.

- گروهی دیگر کسانی بودند که از نظر عقلی چندان قدرت تجزیه و تحلیل مطالب را نداشتند و با توجه به تبلیغات مسمومی که کرده بودند نسبت به اهل بیت (علیه السلام) بدبین شده بودند.

- گروهی دیگر بخاطر غنایم جنگی در آنجا حضور داشتند . و برای آنان فرقی نمی کرد که کدام دسته پیروز می شود. آنان به هدف و ایده ارزشی قائل نبودند.

- گروهی دیگر افراد بیسواد و بی خرد بودند که منتظر عکس العمل رؤسای قبایل خود بودند و کورکورانه از آنها تبعیت می کردند.

اینها گروههایی بودند که در نخيله دور امام جمع شده بودند و ظاهراً آمادۀ جنگ با معاویه بودند.

آیا امام می توانست به چنین افرادی اعتماد نموده و به یک جنگ عظیم پردازد؟ چگونه امام به این سپاه اعتماد کند در حالی که وقتی جاسوسان معاویه به سپاه امام نفوذ کرده و شایعه کردند که امام صلح کرده، همان کسانی که برای مطامع دنیوی کنار امام بودند، به خیمۀ حضرت ریخته و تمام وسایل سفر و... را به غارت بردند.

خطر هر لحظه ایشان را تهدید می کرد به طوری که امام برای محافظت از جان خود از زیر لباس زره پوشیدند. بطوری که حتی یک با امام مشغول نماز بودند و تیری به ایشان پرتاب شد که در ایشان بخاطر زره کارساز نشد.

امام با مشاهده این احوال به منظور اتمام حجت برای مردم خطبه ای ایراد کرده و مردم را به جنگ و جهاد با معاویه دعوت کردند. و آنها را از عواقب شوم واگذاری حکومت مطلع ساخت .

اما مردم در پایان سخنانش فریاد زدند « البقیه - ما زندگی می خواهیم ». در این وضع شفته معلوم بود که امام نمی تواند هدف خود را دنبال کند و به جنگ با معاویه پردازد. چرا که در صورتی که جنگ اتفاق می افتاد با توجه به اینکه یاران با وفای امام اندک بودند شکست آنها حتمی بود. در این صورت معاویه یا امام را بعنوان آشوبگر و خونریز معرفی می نمود و به انتقام

خونهای ریخته شده، شیعیان امام را نیز قتل و عام می‌کردند و خون امام به هدر می‌رفت. در این صورت حتی یک نفر هم از خاندان بنی هاشم باقی نمی‌ماند تا پاسداری از اسلام نماید. از طرفی در صورتیکه معاویه از کشتن امام و شیعیان صرف‌نظر میکرد از دو حال خارج نبود یا آنان را به عنوان اسیر می‌گرفت و برده خود می‌ساخت و یا بر آنان منت می‌گذاشت و آنان را آزاد می‌ساخت.

اما بحثی که در اینجا لازم است که ذکر شود و بی‌ربط با موضوع تحقیق هم نمی‌باشد این است که چگونه صلح امام حسن (علیه السلام) می‌تواند زمینه ساز قیام عظیم عاشورا گردد؟

پس از انعقاد صلح، معاویه طی یک سخنرانی اعلام کرد:

هرچه را که در صلحنامه است زیر پای خود گذاشته است.

و باین کار مشخص کرد نه تنها نه تعدیلی در روش خود بکار نخواهد برد بلکه بیش از پیش بر شدت جنایات خود می‌افزاید.

او بدعت اهانت به اهل البیت (علیه السلام) را رواج داد و مسلمانان، خصوصاً شیعیان را سخت تحت فشار قرار داد. دست و پای شیعیان را می‌بریدند و آنها را به قتل می‌رسانند ...

این حوادث وحشتناک، سخت مردم عراق را تکان داد واز آن سستی که در خود بوجود آورده بودند سخت غمگین شدند. اینها باعث شد تا یک جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل بگیرد.

این جنبش زمانی شدت یافت که معاویه از دنیا رفت و پسرش یزید در رأس حکومت ایستاد.

یزید جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر، عیاش، شرابخوار و... بود. او نتوانست مانند پدرش ظواهر اسلام را حفظ نماید بلکه علناً مقدسات اسلام را زیر پا گذاشت.

این بی‌بندوباریها برای همه ثابت کرد که وی به طور کلی شایستگی خلافت و رهبری را ندارد.

زیرا به چشم خود دیده بودند که یزید کوچکترین ارزشی به تعالیم مذهبی قائل نیست.

از این طریق بود که جامعه اسلامی به قدر کافی چهره حقیقی حکومت اموی را بخوبی شناخت. و طعم تلخ شکنجه‌های آنها را چشید و از انواع ظلمها و تجاوزهای این حکومت به حقوق مسلمانان آگاه شده و ماسکی که این حکومت در ابتدای زمامداری معاویه بر چهره خود زده بود کنار رفته، مردم با قیافه اصلی آن آشنا شدند. در نتیجه تمام موانعی که در زمان امام حسن (علیه السلام) باعث صلح شده بود برطرف شده و راه قیام هموار شد و حسین بن علی با قیام عظیم عاشورا ضربه سختی را بر پیکر حکومت فاسد بنی امیه وارد ساخت.

البته لازم به ذکر است با توجه به اینکه تحقیق مورد نظر، جنبه تاریخی را به خود اختصاص داده است، مسلماً خلاصه کلام نمی تواند هدف از تحقیق که فلسفه صلح امام حسن می باشد را بیان کند. بنابراین لازم است تمام متن با دقت مطالعه شود تا بهره‌برداریهایی لازم از آن برداشته شود.

{والسلام علی من اتبع الهدی}

فهرست

منابع و مأخذ

- | | |
|----------------------------|------------------|
| ۱- زمامداری امام حسن مجتبی | احمد مطهری |
| ۲- سیره پیشوایان | مهدی پیشوایی |
| ۳- سیره ائمه اطهار (ع) | شهید مرتضی مطهری |
| ۴- چهارده اختر تابناک | احمدی بیرجندی |
| ۵- اسرار آل محمد | اسماعیل انصاری |

- ۶- مقاتل الطالبین
رسولی محلاتی (ترجمه)
- ۷- زندگانی امام حسن (ع)
رسولی محلاتی
- ۸- زندگانی امام حسن (ع)
عماد زاده
- ۹- شرح نهج البلاغه
ابن ابی الحدید
- ۱۰- حسن کیست؟
فضل الله کمپانی
- ۱۱- صلح الحسن (ع)
شیخ راضی آل یاسین
- ۱۲- امام مجتبی (ع)
سید حسن ابطحی
- ۱۳- زندگانی چهارده معصوم
آیت الله مظاهری
- ۱۴- علی و زمامداران
علی محمد میر جلیلی
- ۱۵- علل الشرایع
شیخ صدوق (ره)
- ۱۶- بحار الانوار جلد ۴۴

توجه:

با توجه به اینکه تحقیق فوق جنبه تاریخی داشته و اکثریت مطالب آن از کتب تاریخی برداشت شده است، لذا منابع موجود را فقط در آخر تحقیق ذکر کرده و از آوردن آن در بین مطالب خودداری کرده ایم.

باتشکر

محمد علمداری فر

سال ۱۳۸۱